

به مناسبت پنجاه و پنجمین سال کشته شدن کسروی

نقدی بر اندیشه‌های کسروی

کسروی: دومین ولتر ایران



س آنجلس، بهار ۲۰۰۱

نویسنده: دکتر احمد ایرانی

از انتشارات:

**کانون فرهنگی جدایی حکومت و دین و
خرافه زدایی**

چاپ دوم: تابستان ۲۰۰۲

چاپ سوم: زمستان ۲۰۰۴

Published by:

**The Cultural Center for Separation of Church
and State and Eradication of Superstition**

این دفتر به اعضا و هواداران:
«کانون فرهنگی جدایی حکومت و دین و
خرافه زدایی هدیه می شود.»

ایرانی

نام دفتر:	تقدی براندیشه های کسروی
نام دوم:	کسروی، دومین ولتر ایران
نویسنده:	دکتر احمد ایرانی
جای چاپ:	لس آنجلس، کالیفرنیا
چاپ اول:	بهار ۲۰۰۱
کانون های پخش:	کتاب فروشی های لس آنجلس

هرگونه بهره برداری از این دفتر نه تنها آزاد است
بلکه موجب سپاسگزاری نیز هست.

فهرست گفتارها

صفحه	عنوان
۳	پیش‌گفتار
۴	چکیده سرگذشت
۶	نخستین گفتار: اندیشه‌های فلسفی کسروی و نقد آنها
۹	دومین گفتار: اندیشه‌های کسروی درباره خدا
۱۲	سومین گفتار: معنای دین، دین راستین، پاکدینی
۱۵	چهارمین گفتار: پیام آوری، وحی، پیام آسمانی
۱۷	پنجمین گفتار: اسلام آغازین و اسلام شیادان
۲۲	ششمین گفتار: باورهای مسلمانان
۲۵	هفتمین گفتار: شیعیگری: بت پرستی ایرانیان
۲۷	هشتمین گفتار: صوفیگری: آلودگی بزرگ فرهنگ ایران
۳۱	نهمین گفتار: همراهی‌ها و بدآموزی‌های شاعران
۳۳	نقد خیام از دیدگاه کسروی
۴۷	انتقاد از سعدی و حافظ
۴۴	دهمین گفتار: بهاییگری و مادیگری
۴۸	یازدهمین گفتار: بیگانگان و دامن زدن به خرافات در ایران
۵۰	نوشتارنامه

حقایق را بگویند و مردم را بیاگاهانید،

معلمین باشید که کشته خواهید شد.

ولتر

زنده یاد احمد کسروی نویسنده بزرگی بود که حقایق را می‌گفت و مردم را می‌آگاهانید و هم چنان که ولتر درباره نویسندگان مردمی پیش بینی کرده بود کشته شد. کسروی نه تنها نویسنده‌ای بزرگ و مردمی بود بلکه روشنفکری نیز به برتری و روشنگری دلیر نیز بود. او در جهان روشنفکری و روشنگری به برتری‌هایی چون از جان گذشتگی، پایداری و سخت‌کوشی نیز آراسته بود. وی علیه فرمان روایان مستعمر و شیادان روحانی با غرضی رعدآسا به نبرد پرداخته بود. تلاش‌های بی‌پایانش در کوبیدن اسلام رایج در جهان و شیعه در ایران آن چنان ارجحند که می‌توان کسروی را یکی از بزرگترین «خرافه ستیزان» ایران نامید. خدمات این نویسنده روشنگر در افشای خرافه‌های مذهب اکثریت ایرانیان و زبان‌های بی‌پایان آن با گذشت زمان نمایان‌تر خواهند شد. وی «منتقدی بزرگ»، «معترضی بزرگ» و «اصلاح طلبی بزرگ» بود.

کسروی به راستی از تبار پیشگام اندیشمندان و در خون خفته خود «آقاخان کرمانی» است. این اندیشمند مودمی نیز یکی از «خرافه ستیزان» بزرگ از تبار «ولترها» بود. او نیز به دست فرمان روایان ضد مردم اقدام شد.

اگر فیلسوف و نویسنده فرانسوی ولتر را یکی از بزرگترین اندیشمندان تاریخ در کوبیدن دین‌ها و مذهب‌هایی که خود را «آسمانی» می‌دانند بدانیم از این دیدگاه، آقاخان کرمانی شایسته عنوان «نخستین ولتر ایران» و احمد کسروی سزاوار عنوان «دومین ولتر ایران» خواهند بود. ولتر و آقاخان هر دو از میهن خود رانده شده بودند و آنچه می‌نوشتند در سرزمین‌هایی بود که در آنها آزادی نسبی وجود داشت. اما زنده یاد کسروی آنچه نوشت در درون ایران و در کشوری سرشار از خرافه‌های مذهبی، بیدادگری و کشتار نویسندگان بود.

چکیده سرگذشت

زنده یاد احمد کسروی در سال ۱۲۶۹ هجری خورشیدی در تبریز به دنیا آمد. پدرش قاسم، بازرگان و از خاندانی روحانی بود. تحصیلات نوجوانی و جوانی را در آموزشگاه‌های مذهبی گذراند. پدرش را در ۱۱ سالگی از دست داد و در ۱۶ سالگی به جنبش مشروطه خواهان در تبریز پیوست. از همان زمان، به پیکار علیه مخالفان و به ویژه روحانیان ضد مشروطه پرداخت. در ۲۵ سالگی معلم زبان عربی در یک مدرسه امریکایی در تبریز شد و در همان آموزشگاه به یاد گرفتن زبان انگلیسی پرداخت. زمانی که زنده یاد محمد خیابانی در آذربایجان «حزب دموکرات» را بنیاد نهاد به این حزب پیوست، اما پس از چندی کناره گرفت. کسروی بخشی از دوران زندگی را به خدمت در وزارت دادگستری (عدلیه) گذراند. از جمله مقام‌های وی می‌توان از عضویت در دادگاه تجدید نظر مازندران، ریاست دادگستری زنجان و خوزستان و بازرسی وزارت دادگستری تهران نام برد. در ۲۷ سالگی دادستان تهران شد. بعد از مدتی وکالت دادگستری، دادستان خراسان شد، مدتی در قوچان خدمت کرد و سپس به تهران بازگشت. در ۳۹ سالگی از خدمت در دادگستری دست کشید و به کار وکالت آزاد پرداخت.

در سال ۱۳۱۳ هجری خورشیدی برای تدریس در دانشگاه شایسته و آماده بود. اما از آنجا که حاضر نشد آنچه را که درباره «شعر و شاعری» در کوبیدن بسیاری از شاعران نوشته بود پس بگیرد از دست یافتن به مقام استادی دانشگاه محروم شد. پس از برکناری رضا شاه در شهریور ۱۳۲۰ و پیدایش آزادی‌های نسبی، کسروی روزنامه «پرچم» را بنیادگذاری کرد. از آنجا که بخش بزرگی از نوشتارها و کتاب‌های کسروی در مخالفت آنتین با اسلام و شیعه رایج نوشته شده و در آنها شیادان روحانی با دلیری و گستاخی کم مانندی کوبیده شده‌اند طبیعی است که از همان آغاز کار نویسندگی وی مخالفان بی‌کار ننشستند. در دورانی که کسروی در مقام‌های گوناگون در شهرستانها و تهران در وزارت دادگستری خدمت می‌کرد با کارشکنی‌های مذهبیان رو به رو بود. از

آنجا که نوشته‌های وی به شدت توجه روشنفکران و مبارزان جامعه رابه خود جلب کرده بودند روحانیان نیز به شدت نگران و دلوپس شدند. در نتیجه در اردی بهشت ۱۳۲۴ جوانی دین زده به نام «نواب صفوی» که به تحریک روحانیان قصد کشتنش را داشت تیرهایی به سوبش پرتاب کرد. کسروی زخمی شد اما پس از انجام جراحی بهبود یافت.

دشمنان کسروی او را به قرآن سوزی، دشنام به اسلام و توهین به مقدمات شیعه متهم کردند و شکایت خود را در اختیار وزارت دادگستری گذاشتند. در زمان نخست وزیری «صدرالاشراف» - که کسروی او را یکی از خائنان بزرگ ایران اعلام کرده بود - به بازپرسی در دادگاه فراخوانده شد. در روز ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ کسروی در جلسه بازپرسی در کاخ دادگستری در دادگاه حاضر شد. گروهی از اعضای فداییان اسلام و از جمله برادران امامی در دفتر بازپرس با خنجر و گلوله‌های هفت تیر به او حمله کردند. در پایان این یورش وحشیانه و اسلامی که از سوی روحانیان - به ویژه خمینی - ترتیب داده شده بود، کسروی و منشی و فادارش محمد تقی حدادپور غرق در خون خود کشته شدند. کسروی در زمان مرگ ۵۵ ساله بود.



زنده یاد محمد معین - دانشمند و اژه شناس - در «فرهنگ معین» از کسروی باعنوان هایی چون «دانشمند، مورخ، زبان شناس و اصلاح طلب» یاد می‌کند. کسروی نویسنده بیش از ۷۰ جلد کتاب و دفتر بود. وی ناشر و نویسنده دو نشریه به نام‌های «پرچم» و «پیمان» نیز بوده است. نوشتارهای وی رشته‌ها و زمینه‌هایی چون تاریخ‌شناسی، زبان‌شناسی، دین‌شناسی، فرهنگ‌شناسی، جامعه‌شناسی، اخلاق‌شناسی، فلسفه و حقوق را دربر می‌گیرند. در همه این رشته‌ها به نقد می‌پردازد و می‌کوشد تا درستی‌ها و نادرستی‌ها را جلوه گر سازد. کتاب‌ها و دفترهای زیر برخی از نوشته‌های این نویسنده پرکارند: تاریخ مشروطه ایران، تاریخ هجده ساله آذربایجان، تاریخ پانصد ساله خوزستان، شهریاران گمنام، در پیرامون تاریخ، در پیرامون اسلام، صوفیگری، شیعیگری، بهاییگری، در پیرامون ادبیات، ورجاوند بنیاد، راه رستگاری، در پیرامون خرد، حافظ چه می‌گوید، در پیرامون فلسفه.

خدا آدمیان را در این جهان در کارهایشان
آزاد نموده است.

کتاب پندارها

اندیشه‌های فلسفی کسروی و نقد آنها

زنده یاد کسروی در برخی از کتاب‌ها و نوشتارهایش - به ویژه در کتاب‌های «راه رستگاری» و «ورجاوند بنیاد» - پرسش‌های فلسفی خود را با خواننده در میان می‌گذارد. پاره‌ای از این پرسش‌ها به این شیوه بیان می‌شوند:

جهان را که پدید آورده؟ جهان چرا پدید آمده؟ چگونه می‌توان به پروردگار پی برد؟ خدا چیست؟ دلیل وجود خدا چیست؟ معنای زندگی چیست؟ آدمیان از کجا می‌آیند و به کجا می‌روند...؟

کسروی در همان کتاب‌ها و نوشتارهایی که این پرسش‌ها را در میان می‌گذارد خود به آنها پاسخ می‌دهد. در کتاب‌های «راه رستگاری» و «ورجاوند بنیاد» چکیده اندیشه‌های فلسفی او بیان شده‌اند. کسروی بر این باور است که جهان را آفریدگار دانا و توانایی پدید آورده، و هم او می‌گرداند و از آن خواستی می‌درد.

از دید او جهان «دستگاهی است بسامان، بخردانه و آراسته». افزون بر این، در جهان ما «به هر چه نیاز است هست و هیچ چیزی بی‌هوده و یا فزونی نیست». درباره شیوه پیدایش جهان می‌گوید «پیدایش از روی فهم و آهنگ و دانش بوده است».

در دستگاه فلسفی کسروی رازهای ناگشودنی و رمزهای ناشناختنی بسیارند. وی می‌گوید: «در جهان نه هر چیزی را توان شناخت». از جمله وی بر این باور است که ماهیت یا ذات خدا شناختنی نیست. «از چه بود خدا و از آغاز آفرینش

کسی را دانشی نیست و نتواند بود. نمی‌دانیم جهان کی پدید آمده و چسان پدید آمده... در جهان نه هر چیزی را توان شناخت.»

کسروی اندیشیدن به برخی از پرسش‌های فلسفی را بیهوده می‌داند و می‌گوید: «هرگز نباید به آنها پردازیم.»

در این نکته تردیدی نیست که کسروی نه فیلسوف است و نه کارشناس فلسفه. خود وی نیز چنین ادعایی نداشته است. اما از آنجا که ذهنی فلسفی داشته پرسش‌های فلسفی را در میان گذاشته و در حد توانایی و دانش خود به آنها پاسخ داده است.

بسیاری از پرسش‌های فلسفی که در گذشته مطرح می‌شدند و ذهن کسروی را نیز به خود مشغول می‌کرده‌اند در فلسفه امروز کنار گذاشته شده‌اند. زیرا با پرسش‌های نادرستی بوده‌اند یا پاسخ آنها به دست آمده است.

برای نمونه چگونگی «آفرینش» جهان هستی دیگر پرسشی در فلسفه مادی - انسانی امروز نیست. زیرا «تکامل» جهان هستی و «ذکرگونی» آن جانشین واژه یا مفهوم «آفرینش» یا پیدایش شده است.

جهان هستی آفریده یا پیدا نشده، همیشه بوده و همیشه خواهد بود. به این ترتیب داستان ذات یا ماهیت خدا و دلیل‌های وجود خدا نیز پرسش‌ها یا مفهوم‌های فلسفی نیستند. از آنجا که «آفرینش» در کار نبوده نیاز به «آفریننده» نیز نخواهد بود. در فلسفه مادی - انسانی مفهوم‌هایی چون «خدا»، «آفرینش» و «هدف از آفرینش» کنار گذاشته شده‌اند و بخشی از فلسفه شمرده نمی‌شوند.

بسیاری از مخالفان اندیشه‌های کسروی - به ویژه شیادان روحانی - چنین وانمود کرده‌اند که کسروی «ضد فلسفه» بوده است، در حالی که چنین نیست. هر جا که کسروی از فلسفه سخن می‌گوید منظورش فلسفه یونان - به ویژه اندیشه‌های افلاتون، ارسطو و پلوتونیوس - است. او از کسانی چون ملاصدرا و حاج ملاهادی سبزواری نیز با نام یاد می‌کند و اندیشه‌های آنان را «پندار باقی و گمراه‌سازی» می‌شمارد. در کتاب «در پیرامون خرد» به روشنی منظورش از فلسفه را «فلسفه که همان فلسفه یونان خواسته می‌شود» بیان می‌کند. در کتاب

«راه رستگاری» از سولون، لیکورگوس [قانون‌گذار اسپارتی] سقراط و ولتر به نیکی یاد می‌کند و می‌نویسد: «به سوی راستی‌ها گام برداشته‌اند، چیزهایی به مردمان یاد داده‌اند.»

برخلاف پندار بسیاری از اندیشمندان و از جمله کسروی، جهان یا کوه زمین «دستگاهی بسامان، بخردانه و آراسته» نیست. در روی سیاره زمین شمار بی نظمی‌ها و نابسامانی‌ها بسیار است. برای نمونه از آتش فشانی‌های بزرگ، زمین لرزه‌های مرگبار، توفان‌ها و گردبادهای هراسناک دریایی و زمینی، پیدایش سرماهای شدید و گرماهای کشنده، سیل‌های بزرگ، خشک‌سالی‌ها و هزاران بی‌نظمی دیگر می‌توان نام برد. از سوی دیگر وجود ویروس‌ها، باکتری‌ها، میکروب‌های خطرناک و مرگبار، جانورانی که یکدیگر را می‌درند و می‌خورند و هزاران پدیده دیگر ثابت می‌کنند که نظم، آراستگی، نقشه و هدفی در جهان نیست.

از دیدگاه فلسفی کسروی وظیفه انسان «شناخت جهان» و «راه زیستن» در آن است. وی که با تمامی توان خود مخالف اندیشه «جبریگری» است در کتاب «پندارها» می‌نویسد: «خدا آدمیان را در این جهان در کارهایشان آزادگزارده است.»

در همین زمینه در کتاب «راه رستگاری» تنها تولد و مرگ را از اختیار انسان بیرون می‌داند و می‌نویسد: «ناخواه آمده و ناخواه می‌رویم و ناچاریم بگوییم: اختیار در دست آفریدگار می‌باشد.» در کتاب «در پیرامون خرد» چنین می‌افزاید: «ما به این جهان بی اختیار می‌آیم و بی اختیار می‌رویم، پس یکی هست که اختیار در دست او می‌باشد. یکی هست که نقشه جهان را او کشیده.»

برخلاف آموزش‌های دین‌هایی که «تک‌خدایی» نامیده می‌شوند کسروی براین باور است که خدا بیرون از جهان است و انسان را در کارهایش آزاد گذاشته است. وی در «صوفیگری» می‌نویسد: «می‌دانیم دستی که بیرون از این جهان است آنرا پدید آورده و هم می‌گرداند.»

دانش‌ها این جهان را یک دستگاه خودکاری
نشان می‌دهد که همه چیز از خودش
می‌باشد.

در پیرامون خرد

اندیشه‌های کسروی درباره خدا

کسروی نه تنها وجود خدا را انکار نمی‌کند بلکه می‌کوشد تا وجودش را به اثبات نیز برساند. اما ذات یا ماهیت خدا را دست نیافتنی می‌شمارد. در کتاب «صرفیگری» می‌نویسد: «ما نمی‌دانیم خدا چیست و چگونه است، این می‌دانیم که هست و بیرون از این جهان است.» ولتر فیلسوف فرانسوی نیز می‌گوید خدا این جهان را به مانند یک ساعت آفریده، آنرا کوک کرده، به حال خود گذاشته و رفته است.

کسروی اندیشمندی است که در بیشتر اندیشه‌هایش می‌کوشد تا از ابزارهایی چون دانش‌ها و خرد بهره برداری کند.

منظور وی از واژه «دانش‌ها» رشته‌های گوناگون علوم طبیعی و مادی است. در کتاب «در پیرامون خرد» در این مورد چنین می‌نویسد: «دانش‌ها خدایی را که ساخته حاخام و کشیش و... بوده از میان برده.» و در همان کتاب به روشنی چنین می‌افزاید:

«ما خدایی که از آسمان فرود آید و با یعقوب کشتی گیرد، نمی‌شناسیم. ما از خدایی که فرزندی دارد ناآگاهیم. ما به خدایی که بالای هفت آسمان نشیند و به جهان فرمان راند باور نداریم.» در کتاب «در پیرامون اسلام» چنین می‌نویسد: «آدمیان جستجوی خدا کرده چیزهایی از پندار خود پدید آورده و بت‌هایی

ساخته خود را گرفتار آنها می‌گردانیده‌اند.» در همان کتاب می‌افزاید: «مسلمانان نام خدا می‌زنند... ولی او را بیش از فرمان روای هوسمند و خودکامه‌ای نمی‌شناسند.»

گرچه کسروی نیز مانند خرافه ستیزان بزرگی چون اسپینوزا و ولتر وجود نوعی خدا را باور دارد ولی خدای دین‌های تک‌خدایی یا خاورمیانه‌ای را نمی‌پذیرد. کسروی که به راستی شیفته و شیدای دانش‌ها با علوم است در «در پیرامون خرد» چنین می‌نویسد: «دانش‌ها این جهان را یک دستگاه خودکاری نشان می‌دهد که همه چیز از خودش می‌باشد.» یکی از بزرگترین فرآورده‌های علوم طبیعی - مادی این نکته است که جهان «خودکار» است؛ به این ترتیب می‌توان به این نتیجه رسید که جهان نیازی به «گرداننده»، «سرپرست» یا ناظم ندارد.

کسروی در انکار خدای دین‌هایی که «توحیدی» نامیده می‌شوند و در روز قیامت و داستان بهشت در کتاب «در پیرامون خرد» می‌نویسد: «خدایی نیاز از آن است که از مردمان پرستش و نیایش خواهد و بزرگتر از آن است که به کسی از این راه کیفر دهد.»

از دیدگاه کسروی مفهوم‌هایی مانند «گوهر خدا» و «آغاز آفرینش» که وی آنها را «رازهای سپهر» می‌نامد دست یافتنی نیستند. دین‌های خاورمیانه‌ای که ادعای دست یافتن به آنها را دارند جز پندار بافی کاری نکرده‌اند. در کتاب «در پیرامون خرد» این مدعیان دست یابی به رازهای سپهر را به چیزی نمی‌گیرد و چنین می‌پرسد: «شما از کجا گوهر خدا را توانید شناخت؟ از کجا پی به آغاز آفرینش و چگونگی آن توانید برد؟»

کسروی که یا اندیشه‌های ولتر آشنایی‌هایی داشته و از او باستایش یاد کرده است وجود خدا را - به ویژه از نظر جلوگیری از ستمگری - لازم می‌داند. وی در کتاب «در پیرامون خرد» لزوم وجود خدا و باور داشتن به او را چنین بیان کرده است: «ما مقصودمان از بردن نام خدا آن است که مردمان، جهان را یک دستگاه بی‌پنده و بی‌صاحب و خود را خودسر و برای همه گونه ستم‌گری یا بدکاری آزاد

کسروی نیز مانند ولتر وجود خدا را از دیدگاه بهبود اخلاق و رفتار انسان لازم می‌داند.

ولتر حتا بر این باور است که: «اگر خدا وجود نداشته باشد باید او را اختراع کرد.»

گرچه کسروی وجود نوعی خدا را باور دارد و برای اثبات وجودش نظم، ترتیب یا «سامان جهان» را بیان می‌کند اما آشکارا می‌گوید که پی بردن به ذات، ماهیت یا «چبود» خدا امکان‌ناپذیر است. کسروی ذات یا ماهیت خدا را یکی دیگر از «رازهای سپهر» و ناگشودنی می‌داند. از دید او هر چه در این زمینه فیلسوفان و پیامبران گفته‌اند چیزی جز یاوه‌گویی یا پنداربافی نبوده است.

باید دین با دانش درست درآید، و هرگاه
نیاید، باید از دین کاست.

راه رستگاری

دین را باید با خرد سنجید... دین باید
خرد پذیر باشد.

در پیرامون اسلام

معنای دین، دین راستین، پاکدینی

آنچه کسروی دین می نامد با برداشت رایج از دین و مذهب - به ویژه با
دین های «آسمانی» یا «الاهی» - تفاوت های بنیادی دارد. از دیدگاه وی تنها از
راه «خرد» می توان به معنای دین پی برد و دستگاه دین را پدید آورد. کسروی
شیفته و شیدای واژه یا مفهوم «خرد» است و صدها بار آنرا تکرار می کند. در
فرهنگ کسروی «خرد» یعنی عقل، منطقی، شعور و هر آنچه که فرآورده
دانش ها یا علوم است. وی در ستایش از علوم تا آن جا پیش می رود که در
«ورجاوند بنیاد» چنین می نویسد: «جنبش دانش ها را باید از آیین خدا شماریم و
ارج گذاریم». کسروی یکی از روشنگران پیشتازی در ایران است که می گوید
علم و دین دو دستگاه جدا از یکدیگرند و براین باور پا می فشارد که هرگاه
اندیشه دینی با کشف علمی ناسازگار باشد باید اندیشه دینی را به فراموشی سپرد.
در کتاب «راه رستگاری» دین را چنین می شناساند:

«دین، خدای یگانه و دانا و توانا را شناختن و به جاویدانی روان باور داشتن
است. بیرون از اینها از دین بیرون است؟»

کسروی هدف از گرایش به دین را شناختن جهان، دانستن معنی زندگانی،
زیستن به آیین خرد، هم بستگی انسان ها و پرهیز از پراکندگی می داند. در «در

پیرامون اسلام» می‌نویسد: «دین شناختن معنی جهان و پی بردن به آمیغ‌های [حقایق] زندگانی و زیستن به آیین خرد است.»

بنابر باور او دستیابی به دین به راهنمایی خرد انجام می‌شود و خرد راهنمای دین است.

در کتاب «در پیرامون خرد» کسروی جان کلام را در ستایش از خرد و لزوم پیروی بی‌چون و چرای دین از خرد چنین بیان می‌کند: «دین باید از هو باوه خرد پذیر باشد و کمتر چیزی که با خرد نمی‌سازد در آن نباشد.» دین خردپذیر به راستی همان پاکدینی است. پاکدینی یعنی آیین و مراسمی که همهٔ خرافه‌ها، معجزه‌ها، پنداره‌ها، گرافه‌گویی‌ها و ناراستی‌ها از دین یا مذهب زدوده شده باشند. از دیدگاه کسروی آن دین که از راه خرد گزیده شده باشد همان پاکدینی است. در پاکدینی بزرگترین ویژگی دین همان «گوهر دین» است. وی بر این باور است که پیشرفت دانش‌ها و آگاهی‌هایی که از آن راه به دست آمده با «گوهر دین» برخوردارند. زیرا «گوهر دین» از راه خرد به دست می‌آید و بنا بر نوشته‌های «در پیرامون خرد»: «گرانمایه‌ترین چیزی که خدا به آدمیان داده خرد است... خرد داور نیک و بد و راست و کج باشد. نیروی برای شناختن نیک از بد.»

در جهان بینی کسروی علم و دانش نه تنها برتر از دین و مذهب است بلکه حرف آخر و نیز علم و دانش می‌زنند.

وی به روشنی تمام می‌داند که علم و دین برخوردارهای شدید و بی‌پایان دارند و می‌داند که ادعاهای دین دربارهٔ بیان پدیده‌های طبیعت بی‌بنیاد است. در کتاب «راه رستگاری» با روشنی تمام چنین می‌نویسد: «دین از بهر باز نمودن رازهای نهفتهٔ جهان و یاد دادن دانش نیست. رازهای جهان، بسیاری باز شدنی نیست، و می‌بایست هم‌چنان سر بسته بماند، و آنچه باز شدنی است گفت و گو از آنها کار دانشی هاست.» در «ورجاوند بنیاد» نیز دست درازی دین را به سرزمین علم محکوم می‌کند و می‌گوید: «دین بهر آگاهی دادن از ناپیداها نیست، بهر گشادن رازهای نهفتهٔ جهان نبوده و نیست.»

از آنجا که سه دین یهودیت، مسیحیت و اسلام به سرزمین علم و دانش تجاوز کرده و خرافه‌ها و پندارهایی دربارهٔ پیدایش جهان، پیدایش جانداران و انسان و بسیاری دیگر از پدیده‌های طبیعت پراکنده‌اند کسروی در «راه رستگاری» چنین پاسخ می‌دهد: «آگاهی‌هایی که دربارهٔ زمین و آفتاب و ستاره و ابر و باران و برف و صدها مانند این‌ها به دست آمده با پندارهای بی‌پای کیش‌ها ناسازگار است.»

از دیدگاه کسروی دین تنها برای دستیابی به سه هدف است: آموختن راه زندگی، شناختن جهان، جلوگیری از پراکندگی مردمان. در کتاب «در پیرامون اسلام» چنین می‌نویسد: «دین بهر آن است که به مردمان شاهره‌های زندگی نشان دهد و از آمیغ‌های [حقایق] سودمند جهانی آگاه گرداند و از گمراهی و پراکندگی نگاهشان دارد.» در «شعبه‌گری» چنین می‌افزاید: «هدف دین جهان را آبادگردانیدن و از آسایش و خرسندی بهره یافتن است.»

هدف کسروی از واژه «پاکدینی» بنیادگذاری دینی است که با خرد، دانش، عقل و شعور سازگار باشد. تمامی خرافه‌ها، پندارهای بی‌پایه، معجزه‌ها و اظهارنظرهای نادرست دین و مذهب‌ها از آن زدوده شوند.

به این ترتیب «پاکدینی» شباهتی به دین‌ها و مذاهب‌های رایج - به ویژه آنها که آسمانی یا الهی نامیده می‌شوند - ندارد. «پاکدینی» یعنی اخلاق انسانی، یعنی کیش و آیینی که بر بنیاد خرد و دانش‌ها پدید آمده باشد. کسروی در «در پیرامون اسلام» با تأکید می‌گوید: «پاکدینی جانشین اسلام است، دنباله آن است. و در «ورجاوند بنیاد» جان کلام را چنین در میان می‌گذارد: «دین بهر مردم است و مردم بهر دین نیستند.»

این که فرشته از آسمان بیاید و پیام آورد و یا
میانه خدا و کسی پرده برخیزد، چنین چیزی
به یک بار دروغ است.

ورجاوند بنیاد

پیام آوری، وحی، پیام آسمانی

در اندیشه‌های فلسفی - دینی کسروی مفهوم هایی مانند پیام آوری، وحی، پیام آسمانی و مانند آنها پذیرفته نیستند. وی معنا یا مفهوم رایج دین‌ها و مذاهب‌ها را در این مورد با شیوه‌ای روشن و برنده کنار می‌گذارد. در کتاب «در پیرامون اسلام» در این زمینه چنین می‌نویسد:

«در اندیشه آنان یک برانگیخته [پیام آور] یا بنیادگزار دین که برخاسته فرشته به نزدش آید و پیاهی پیام از خدا برایش آورد، و او باید هر پیامی که می‌رسد به مردمان برساند، پیداست که این اندیشه (بایهتر گویم: پندار) بسیار خام و عامیانه، و از آنچه ما گفتیم بسیار دور است.»

کسروی بنیادگذار اسلام را آخرین پیامبر نمی‌شناسد و براین باور است که داستان پیام آوری بایه گفته او «برانگیختگی» با اسلام پایان نیافته و هم چنان خردمندانی برای هدایت انسان پایه میدان رهبری می‌گذارند. در «در پیرامون اسلام» می‌نویسد: «این که مسلمانان می‌گویند: اسلام بازپسین دین بوده این معنی بی‌پاست... این دروغ بزرگی به خداست که بگویند این دستگاه قاجاق و بی‌ارج [اسلام] را بازپسین دین گردانیده.»

مفهوم پیامبری یا برانگیختگی از دیدگاه فلسفی کسروی رازی سربسته و معمایی ناگشودنی جلوه می‌کند. وی در «ورجاوند بنیاد» می‌گوید «داستان

برانگیختگی یکی از رازهای شگفت سپهر است.»

کسروی از هر پدیده یا نمودی که توانایی سردر آوردن از آنرا ندارد با نام «راز سپهر» یاد می‌کند، نه تنها آنرا ناگشودنی می‌داند بلکه تلاش برای گشودن آنرا نیز بیهوده می‌داند. در شیمیگری در این باره چنین یادآور می‌شود: «برانگیختگی با دانش‌ها ناسازگار نیست بلکه خود رازی از رازهای سپهر است.» اما برخلاف دین‌های مستی، کسروی پیامبران را چندان مهم و اساسی نمی‌شمارد و با روشنی تمام در «راه رستگاری» چنین یادآور می‌شود: «برانگیختگان فرستادگان خدا بودند و آمده و رفته‌اند... و نباید جایی از بهر آنان در دین بازگردد.»

از دیدگاه کسروی پیامبر، فرستاده، برانگیخته یا هر نام دیگری که بر رویش بگذاریم پیامش ابدی یا همیشگی نیست. جایگاهش نیز از فردی خردمند و خیرخواه مردم نیز بالاتر نیست. مقامش نیز جنبه آسمانی، الهی یا فراجهانی ندارد. کسروی حتا ارزش و اهمیت عقل و شعور فردی را برتر از پیامبری می‌داند و در «راه رستگاری» چنین اظهار نظر می‌کند: «خدای بزرگ برای هدایت بشر دو نوع رسول فرستاده است: یکی رسول ظاهری یعنی پیامبران و دیگری رسول باطنی یعنی عقل.»

در همان کتاب چنین می‌افزاید: «ببینید فرستادگان همه از خرد و فهم سخن رانده‌اند و همه دلیل را پیش آورده‌اند.» برخلاف این گفته کسروی بسیاری از پیام‌آوران درباره خرد و فهم سخن‌چندانی نگفته‌اند و راه دستیابی آنان به هدف هایشان از راه دلیل و منطق نیز نبوده است.

کسروی در «در پیرامون اسلام» بر این باور است که: «این خواست خداست که هر چند گاه یک بار جنبش‌خدایی رخ دهد و یک راه رستگاری به روی جهانیان بازگردد.» برخلاف این باور کسروی، پژوهش‌های علمی در چگونگی پیدایش دین‌ها به روشنی تمام نشان داده‌اند که ادعای پیام‌آوری آسمانی پایه و اساسی ندارد و هرگز نمی‌توان چنین ادعایی را «جنبش‌خدایی» نامید.

این دستگاه اسلام نام که امروز هست با خود
صد ناسازگاری می‌دارد.

در پیرامون اسلام

اسلام آغازین و اسلام شیادان

کسروی در نوشته‌های خود هر زمان که می‌خواهد از بنیادگذار اسلام سخنی بگوید از او بانام «آن پاکمرد عرب» یاد می‌کند. در «راه رستگاری» درباره اسلام چنین یاد آور می‌شود: «آن پاکمرد آیین خردمندانه برای زندگانی بنیاد نهاد.» کسروی - البته به اشتباه یا به دلیلی دیگر - محمد را «پاکمرد» می‌داند و بر این باور است که اسلام آغازین دینی انسانی و راستین بوده است. در کتاب «در پیرامون اسلام» می‌نویسد: «اسلام آنان [عربان] را به خداشناسی آورده از بدیها دور گردانید.» در همان کتاب چنین می‌افزاید: «نخست باید دانست اسلام دو تاست: یکی اسلامی که پاکمرد عرب ۱۳۵۰ سال پیش بنیاد نهاد و تا قرن‌ها برپا می‌بود و دیگری اسلامی که امروز هست و به رنگ‌های گوناگونی از منی و شیعی و اسماعیلی و علی‌اللهی و شیخی و کریم‌خانی و مانند اینها نمودار گردیده.»

وی می‌گوید اسلام کنونی دیگر آن اسلام محمدی نیست و زمان این دین نیز مدتهاست که به سر آمده است.

برخلاف اندیشه‌های کسروی، اسلام آغازین یا اسلامی که محمد بنیادگذار آن بوده - به میزان بسیار زیاد - تفاوت چندانی با اسلام رایج امروز - به ویژه با اسلام کنونی در ایران - ندارد. همه مسلمانان جهان و از جمله ملایان ایران بر این باورند که اصول و آموزش‌های بزرگ اسلام را اجرا می‌کنند و از راه و روش

پیامبر بزرگ آن و جانشینانش پیروی می‌کنند. اصول دین اسلام، آموزش‌های اساسی آن، راه و روش زندگانی محمد و امامان نیز چنین گواهی می‌دهند که اسلام آغازین با اسلام رایج امروز در جهان - به ویژه ایران - تفاوت‌های بنیادی و اساسی ندارد. تنها تفاوت بزرگ در اسلام محمدی و اسلام کنونی پیدایش مذهب‌ها، فرقه‌ها و کیش‌های پراکنده و گوناگون است.

کسروی در همان کتاب درباره اسلام چنین می‌گوید: «آن یک دین پاک بت شکن می‌بوده و این [اسلام کنونی] یک رشته کیش‌های سراپا بت پرستی و آلودگی است.»

برخلاف نوشته‌های کسروی اسلام دینی «پاک» نبوده و نیست، زیرا از آمیزش دو دین یهودیت و مسیحیت پدید آمده و ستون‌های آن بر این دو دین استوارند. مسیحیت و یهودیت به شدت به خرافه‌های گوناگون، پندارهای بی اساس و معجزه‌های کوبنده عقل و خرد آلوده‌اند. هر دو دین که از این دیدگاه ناپاک اند نمی‌توانند سبب پیدایش دینی «پاک» شوند. از سوی دیگر، گرچه اسلام بت‌های کوچکی را شکست اما سبب پیدایش بت‌های بزرگی چون «الله» و «خانه کعبه» شد. همان خانه کعبه که «خانه خدا» نامیده شد و در اسلام آغازین نیز مسلمانان برگرد آن می‌چرخیدند و چون بتی از سنگ آنرا «مقدس» می‌دانستند. کسروی در بسیاری از نوشتارهایش اسلام آغازین را می‌ستاید و بر این باور است که اسلام کنونی «گوهر» خود را از دست داده است. اگر «گوهر» اسلام را قرآن و رفتار بنیادگذار اسلام بدانیم با اندوه بسیار باید گفت که اسلام «گوهر» خود را از دست نداده و خامتگاه بسیاری از رفتارهای مسلمانان امروز از همان «گوهر» پدید آمده است.

گفت و گو درباره قرآن یکی از موردهایی است که در آن کسروی دچار دوگونه گویی شده است. از سویی آنرا می‌ستاید و از سوی دیگر زبان به خرده گیری و ناباوری می‌گشاید. برای نمونه، در کتاب «در پیرامون اسلام» می‌گوید: «قرآن آنان را از بدیها بیرون آورده از مردم نادان و بت پرست عربستان مردان پاکدل و جانفشانی هم چون علی و ابوبکر و عمر و عمار و اباذر

و عبدالله و رواح و خالد ولید و دیگران پدید آوردند. در همان کتاب می‌افزاید: «این کتاب [قرآن] که روزی مایهٔ رستگاری توده‌ها بوده امروز دستاویزی برای پافشاری در گمراهی و ایستادگی در برابر رستگاری می‌باشد.»

اما در همان کتاب چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «به هر حال با بودن قرآن بوده که این همه گمراهی‌ها و نادانی‌ها پدید آمده. اگر قرآن توانستی جلوی گمراهی‌ها را گیرد تاکنون گرفته بودی.»

سپس به خرده‌گیری از قرآن می‌پردازد و می‌گوید: «شنیدنی است که در قرآن در داستان ذوالقرنین زمین را گسترده و هموار نشان می‌دهد... امروز اگر کسی گرد زمین بگردد در هیچ جا به فرودگاه [مغرب] یا در آمدگاه [مشرق] خورشید نخواهد رسید.» در کتاب «شیعیگری» چنین می‌افزاید: «می‌گویند: در قرآن گفته: نوح ۹۵۰ سال در میان مردم خود ماند. پس به آن چه پاسخ می‌دهید؟ می‌گوییم: آن خود جای ایراد است.»

در این نکته تردیدی نیست که کسروی به پیام آسمانی که از سوی فرشته برای پیام آور اسلام رسیده باشد باوری ندارد. کتاب «آسمانی» مسلمانان را خالی از اشتباه و گفته‌های ضد خرد و اندیشه نمی‌داند. نکتهٔ مهم‌تر این که از دیدگاه کسروی دین‌هایی که دستورها و آموزش‌های آنها ابدی و ازلی شناخته شده‌اند شایستهٔ چنین برداشتی نیستند. در کتاب «در پیرامون اسلام» آشکارا می‌نویسد: «اسلام یا مسیحیگری یا زردشتگری کهن گردیده... بسیاری از دستورهای قرآن بی‌زمینه گردیده.» کسروی در همان کتاب به این نتیجه می‌رسد که: «بسیاری از دستورهای ارجدار قرآن - هم چون با همی [اتحاد] و یگانگی مسلمانان، جنگیدن با بی‌دینان، فرمان بردن از اولوالامر، و پرداختن زکات و مانند این‌ها - بی‌زمینه گردیده.» سپس می‌افزاید: «بنیادگرایی‌های سیاسی اسلام (یا تشکیلات حکومتی آن) برای امروز نمی‌بوده و اکنون کشوری را با آن نتوان راه برد.»

در مورد تصور یا برداشت مسلمانان از خدا، در همان کتاب چنین یاد آور می‌شود: «خدایی از پندار خود ساخته‌اند که در بالای هفت آسمان می‌نشیند و جهان را با دست فرشتگان راه می‌برد. خدایی که هم چون پادشاه خودکامه،

چون از مردمی اندک نافرمانی دید به خشم آید و بیماری و گرسنگی و زمین لرزه فرستد.»

اما چنین به نظر می‌رسد که کسروی به ریشه یا خاستگاه برداشت مسلمانان و نیز یهودیان و مسیحیان از خدا آن چنان که باید توجه نکرده است. برداشت پیروان سه دین «تک‌خدایی» از خدا را کتاب‌های «آسمانی» همین دین‌ها در پیروانشان به وجود آورده‌اند. خدای اسلام که در قرآن تصویر شده خدایی است که به کمتر از تسلیم در برابر آفریننده خوشنود نمی‌شود. مگر نه این که «اسلام» به معنای تسلیم شدن به خواست خداست؟ مگر نه این که در قرآن، خدا خود را به صفت‌هایی چون جبار، قهار و مکار آراسته است؟

به طور کلی چنین به نظر می‌رسد که کسروی در نوشتارهایش دست کم در دو مورد کوتاه آمده و به دلیل‌هایی که نمی‌توان درستی آنها را ثابت کرد دوران‌دیشی و احتیاط کرده است: نخست این که اسلام آغازین را دینی انسانی و پاک می‌شناخته و دیگر این که از بنیادگذار آن با عنوان «پاک‌مرد» یاد کرده است. اما بر اساس پژوهش‌های بسیار که از آغاز پیدایش اسلام تا کنون به انجام رسیده‌اند نه اسلام آغازین دینی انسانی و پاک بوده و نه بنیادگذار آن شایسته عنوان «پاک‌مرد» است.

با این که کسروی اسلام آغازین را می‌ستاید و بر این باور است که «گوهر اسلام» دچار تباهی و دگرگونی شده است اما در کتاب «در پیرامون اسلام» می‌گوید: «از خود دین است که چه درباره خدا و جهان آینده و چه در زمینه زندگی و بهره‌مندی از خرمندی و آسایش آموزاک‌های [آموزش‌های] پوچ و بی‌ارجی را دربر می‌دارد.» در همان کتاب می‌افزاید: «از خود دین است که پر از گمراهی‌ها و نادانی‌ها گردیده و مغزهای پیروان خود را با باورهای پست و بی‌پایه پر می‌گرداند.»

گرچه کسروی به دلیل دوران‌دیشی، از خرده‌گیری از اسلام آغازین یا «گوهر اسلام» خودداری کرده اما بر این باور است که اسلام بعدها دچار گمراهی‌ها و نادانی‌ها شده است. اما پژوهشگران اسلام در چند قرن گذشته ثابت کرده‌اند که

اسلام از همان آغاز سرشار از گمراهی‌ها و نادانی‌ها بوده است.

نتیجه بزرگی که کسروی به آن دست می‌یابد همان است که در «در پیرامون اسلام» می‌نویسند: «اسلام گوهر خود را از دست داده و آنگاه زمانش گذشته است.» از دیدگاه کسروی این تنها دین اسلام نیست که باید دگرگون شود بلکه دین‌هایی که خاستگاه اسلام بوده‌اند - یهودیت و مسیحیگری - نیز باید برچیده شوند و به جای آنها پدیده‌ای به نام «پاک‌دینی» بنیادگذاری شود. در همان کتاب در این مورد چنین اظهار نظر می‌کنند: «چه این دستگاه اسلام نام و چه مسیحیگری و چه دیگر دین‌ها، امروز زیان بسیار بزرگی را به جهان می‌دارند.»

امروز مسلمانان از خوارترین و زیون‌ترین
مردم جهانند... امروز مسلمانان مغزهاشان
آکنده از هرگونه گمراهی است... مسلمانان
امروز در یک حال پستی هستند.
در پیرامون اسلام

باورهای مسلمانان

از دیدگاه کسروی آنچه که امروز در جهان به نام اسلام، رایج است چیزی
جز گمراهی، سرافکنندگی، نادانی و بی‌دینی نیست. وی در «راه رستگاری» به
روشنی تمام می‌گوید: «همه کیش‌هایی که امروز در میان مسلمانان است بی‌دینی
و گمراهی است.»

کسروی بر این باور است که مسلمانان جهان درباره‌ی خدا و نبوت یا پیام‌آوری
چیزی جز خرافه یا نادانگرفته‌اند. در کتاب «در پیرامون اسلام» می‌نویسد:
«باورهایی که مسلمانان امروز می‌دارند و دین آنها را می‌شمارند (چه درباره‌ی خدا
و چه درباره‌ی برانگیخته [پیامبر] و چه در زمینه‌ی زندگانی و چه در زمینه‌ی آن جهان)
همه کج و نادانی است.»

باورهای بزرگ مسلمانان و از جمله «معجزه»، بازگشت عیسا، وجود امام
زمان، پیدایش دوباره‌ی او و نتیجه‌گیری از دعا را نادانی می‌شمارد و در همان
کتاب چنین می‌گوید: «مسلمانان همیشه در پی کارهای بی‌شوند [بی‌دلیل] و
بیرون از آیین می‌باشند.»

«مثلاً به بیماری با دعا درمان می‌کنند، برای پیشوایان خود «معجزه» یا
«کرامت» می‌شمارند، به بازگشت عیسی و پیدایش امام ناپیدا و زندگانی جاوید
خضر که همه بیرون از آیین جهان است باور می‌دارند.» در همان کتاب چنین

می‌افزاید: «کتاب‌های مسلمانان پر است از داستان‌های توانستنی [معجزه] که به نام پاک‌کردن اسلام نوشته‌اند. ماه را دو نیم گردانیده، به آسمان برای دیدار خدا رفته، آفتاب را پس از فرو رفتن بازگردانیده، از میان انگشتان چشمه روان گردانیده، با سوسمار سخن گفته.»

همه آیین‌ها و رسم‌هایی که بین مسلمانان و به ویژه شیعیان رایجند و خاستگاهی جز خرافه و گمراهی ندارند از دیدگاه کسروی باید برچیده شوند. وی سفر به مکه برای زیارت «خانه خدا» را محکوم می‌کند؛ زیارت آرامگاه امامان شیعه و امام زاده‌ها را «گنبد پرستی» و «مردم پرستی» یا گونه‌ای از «بت پرستی» می‌داند. از مذهب‌ها و فرقه‌هایی چون شیعیگری، باطنیگری، صوفیگری، خراباتیگری، بهاییگری و مانند آنها چون کیش‌هایی سرشار از «گمراهی‌های بزرگ» و «بدآموزی‌ها» یاد می‌کند.

بی‌بنیادی اندیشه بازگشت عیسا مسیح و پیدایش امام زمان را بارها و بارها در کتاب‌ها و دفترهایش به شدت می‌گوید. خاستگاه چنین اندیشه‌هایی را چیزی جز نادانی نمی‌داند. در کتاب «در پیرامون اسلام» چنین یاد آور می‌شود: «... درباره جنبش‌های دینی چنین می‌پندارند می‌بوسند [انتظار دارند] در آخر زمان عیسی از آسمان فرود آید، و یا مهدی پیدا شود و جهان ناگهان به رنگ دیگری افتد... از پندار خود چنین نادانی‌ها را پدید آورده‌اند.»

کسروی در همان کتاب باور به امام زمان و جانشین بودن رهبران شیعه را در غیبت او به شدت دست می‌اندازد و چنین می‌گوید: «ما امروز در ایران از پیروان اسلام یک نادانی می‌بینیم که اگر از وحشیان آفریقا [آفریتا] شنیده بودیمی به آسانی باور نکردیمی. در نزد گروه شیعه حکومت (یا سررشته داری کارهای توده) از آن امام ناپیدا است و در نبودن او مجتهدان (به ویژه مجتهدان نجف) جانشین می‌باشند. این است هر شیعی باید به یک مجتهد سرسپارد و جز به گفته‌های او گردن نگذارد.»

گرچه در اندیشه‌های فلسفی کسروی «آن جهان» وجود دارد و انسان پس از مرگ نیست و نابود نمی‌شود اما این اندیشمند آنچه را که دین‌های «تک‌خدایی» و به ویژه اسلام یا قرآن درباره جهان دیگر و روز قیامت گفته‌اند پندار و یاوه

گویی می‌داند. در «راه رستگاری» لزوم بودن جهان دیگر را چنین توجیه می‌کند: «کسی اگر بداند جهان دیگری پس از مرگ در میان است زندگی را هیچ و هیچ و پوچ نشناخته، پوهیز کارانه زید.» کسروی در کتاب «ورجاوند بنیاد» برداشت خود را از زندگی در آن جهان چنین تصویر می‌کند: «در آن جهان تنها زندگانی روانی خواهد بود.» باور کسروی بر وجود آن جهان تنها به دلیل سودمندی اخلاقی این باور است.

کسروی چنین می‌پندارد که پس از مرگ، «روان» از تن جدا خواهد شد و به زندگانی ویژه خود ادامه خواهد داد. اما از آنجا که توانایی علمی لازم برای شناخت مفهوم «روان» و رابطه آنرا با تن ندارد در همان کتاب چنین می‌افزاید: «ما نمی‌دانیم روان پس از جدا شدن از این تن چگونه ماند.» کسروی به ناچار «روان» و بازماندن آنرا یکی دیگر از «رازهای سپهر» می‌شناساند و می‌گوید دانش‌ها یا علوم توانایی شناخت چگونگی آن جهان را ندارند. گرچه در «صوفیگری» می‌نویسد: «می‌دانیم در پشت سر این جهان دستگاه دیگری هست» اما توانایی بر کرسی نشانیدن سخن خود را ندارد. زیرا فلسفه نو و علم کتونی ثابت کرده‌اند که آنچه دین‌ها و مذاهب‌ها «جهان دیگر»، «قیامت»، «رستاخیز» یا مانند آنها می‌نامند نمی‌تواند وجود داشته باشد.

علم و دانش امروز «روان» را جدا یا مستقل از «تن» نمی‌داند. روان به وسیله مغز زنده تولید می‌شود، مغزی که می‌میرد - یا به هر دلیل از کار می‌افتد - دیگر روان تولید نمی‌کند. تن و روان یک واحدند و انسان از همکاری تن - روان پدید آمده است. انسان نه تن است و نه روان، بلکه «تروان» است.

از دیدگاه کسروی باورهای مسلمانان که بر اساس آنها روز رستاخیز، مردگان از گور برخواهند خاست؛ خدا بر روی کرسی داوری خواهد نشست؛ گروهی به بهشت و گروهی به دوزخ خواهند رفت و اندیشه‌هایی این چنین «پندارهای بسیار پوچی» بیش نیستند. در «ورجاوند بنیاد» چنین نوشته است: «کسی چون مرد و بی‌جان گردید تنش پوسیده، خاک خواهد شد و دیگر با آن کاری نیست و هیچ گاه زنده نخواهد گردید. خدا را به رسیدگی و داوری نیازی نیست و کسی هم در پیشگاه او میانجی نتواند بود. اینها پندارهای خام بی‌خردانه است.»

شیعیان که در دین به بت پرستی افتاده‌اند
در زندگانی پست تر از بت پرستانند.

شیعیگری

شیعیگری: بت پرستی ایرانیان

در کتاب‌ها و دفترهای کسروی نقدترین و کوبنده‌ترین انتقادهای او مذهب شیعه یا شیعیگری را هدف می‌گیرند. این نویسنده دلیر، پرخاشگر و آتشین خو در سال ۱۳۲۳ کتاب «شیعیگری» را می‌نویسد و یک سال بعد در ۱۳۲۴ به دست فداییان اسلام به شیوه‌ای جانسوز غرق در خون خودکشته می‌شود.

کسروی مذهب شیعه را «کیش صدتاپرستی» می‌نامد؛ آنرا با «مرده پرستی» و «خداناشناسی» برابر می‌داند؛ شیعیگری را نوعی زالو می‌داند که خون مردم را می‌مکد؛ امامان شیعه را «مردگان هیچ‌کاره» می‌نامد؛ از خدای شیعیان با عنوان «شاه خودکامه» یاد می‌کند؛ امامان را «بنوادگان هیچ‌کاره» بنیادگذار اسلام می‌داند؛ و شیعیانی که خود را برتر از سایر مسلمانان می‌دانند به مانند یهودیانی که خود را قوم برگزیده می‌شمارند می‌شناسد و این اندیشه را یاوه می‌شمارد.

از دیدگاه تاریخی و در مورد چگونگی پیدایش مذهب شیعه می‌گوید که شیعیگری در آغاز جنبشی سیاسی بوده و سپس به فرقه‌ای مذهبی دگرگون شده است. در کتاب شیعیگری می‌نویسد: «شیعیگری به این معنی که خواست ماست از زمان بنی امیه آغاز یافته... بنی امیه که بیشترشان مردان ناپاک می‌بودند».

بنابر پژوهش‌های کسروی و برخلاف باورهای شیعیان، امام علی همگز جانشین شایسته بنیادگذار اسلام نبوده است. در کتاب «شیعیگری» چنین برهان آوری می‌کند: «این چه باور کردنی است که پیغمبر علی را خلیفه گرداند و بارانش آنرا نانشده گیرند و به گرد سر ابوبکر در آیند!» در همان کتاب چنین می‌افزاید:

داستان هایی که در کتاب های شیعی، درباره کشاکش امام علی بن ابیطالب با ابوبکر و عمر نوشته اند همه دروغ و افسانه است. کسروی با اشاره به نامه ای که امام علی در دوران خلافت به یکی از فرماندهان زیر دست خود نوشته در همان کتاب می گوید: «همان کسانی که به ابوبکر و عمر و عثمان دست داده بودند به من دست دادند.»

همه پژوهش هایی که پیش از کسروی و پس از او درباره چگونگی پیدایش مذهب شیعه و باورهای این شاخه بسیار کوچک از اسلام به انجام رسیده اند بر درستی اندیشه های کسروی گواهی می دهند. کسروی درباره نتیجه پیدایش مذهب شیعه و آثار خونبار شکاف و جدایی میان سنیان و شیعیان در همان کتاب می نویسد: «هزار سال پیشتر است که این گروه [شیعه] از توده مسلمان جدا گردیده اند، درباره «امامت» (یا خلافت) راه دیگری پیش گرفته اند، و با توده مسلمان جنگ ها کرده اند و خون ها ریخته اند و اکنون در هر سو گنبدها برپاست. کسروی آرامگاه امامان و فرزندان آنان را «بت خانه های باشکوه» می نامد.

درباره یکی از باورهای بزرگ شیعیان یا وجود امام زمان و پیدایش دوباره او کسروی در «شیعیگری» باورهایش را چنین خلاصه می کند: «مهدی گری جز افسانه ای نیست، داستان امام ناپیدا... سراپا بیرون از آیین خداست... معجزه دروغ است، بیرون از آیین خداست.» کسروی می گوید بنیادگذار اسلام نه معجزه ای داشته و نه چنین ادعایی کرده است. بنابراین «نوادگان هیچ کاره او» چگونه می توانند معجزه ای داشته باشند و یکی از آنها قرن ها زنده مانده باشد؟

کسروی با خشمی توفانی مخالف سرسخت عزاداری، سینه زنی، قمه زنی، به زیارت رفتن و سایر آیین هایی است که بین شیعیان رواج دارند. وی جان کلام را در کتاب «در پیرامون اسلام» درباره زبان بزرگ دین و مذهب در جامعه چنین بیان می کند: «در حالی که دین برای رفتن به بهشت است و این کار هم با خواندن نماز و گرفتن روزه و رفتن به مکه یا کربلا و مانند اینها انجام تواند گرفت، چه نیازی به راستگویی و درستکاری می ماند؟»

وزارت فرهنگ ایران که دستگاهی
پدید آورنده بدخواهان این توده می‌باشد،
صوفیگری را یکی از سرچشمه‌های فرهنگ
خود گرفته، از آن سو نیز به چاپ کردن و
پراکندن گفته‌های صوفیان کوشش‌ها
می‌کند.

صوفیگری

صوفیگری: آلودگی بزرگ فرهنگ ایران

صوفیگری یکی از جلوه‌های فرهنگ ایران است که کسروی آنرا به باد انتقاد
گرفته و با تمامی توانش آنرا کوبیده است. وی بسیاری از شاعران بزرگ ایران را
صوفیانی می‌داند که در شعرهای صوفیانه خود فرهنگ ایران و باورهای
توده‌های مردم را زهرآلود کرده‌اند. در صوفیگری می‌نویسد: «صوفیگری یکی
از شونده‌های [علت‌های] بدبختی این توده [ملت] بوده و هست.» در کتاب «در
پیرامون اسلام» می‌افزاید: «صوفیگری یکی از گمراهی‌های ریشه دار و بزرگی
است که اسلام با آن دچار گردیدند... سران صوفی همیشه سخن از قرآن رانده و
دلیل به گفته‌های خود از آن آورده‌اند.»

کسروی با نیش قلم زهرآگینش همه صوفیان و پدیده صوفیگری در ایران را
سرزنش می‌کند. از دیدگاه کسروی جنبه‌های سزاوار سرزنش این آلوده کنندگان
بزرگ فرهنگ ایران این است که: صوفیان این جهان و زندگانی در آنرا خوار و
پست شمرده‌اند؛ زندگانی این جهان را زندان پنداشته‌اند؛ از دروغ گفتن با کسی
نداشته‌اند؛ خود، عقل و منطق را خوار شمرده و مردمانی خردستیز بوده‌اند.
کسروی بر این باور است که سرچشمه بسیاری از پندارهای صوفیان اندیشه‌های

یکی از نوافلاتونیان یونان به نام «پلوتینوس» بوده است. در «صوفیگری» دربارهٔ بدآموزی این فرد و خواست او از پیروان چنین می‌نویسد: «همیشه باید از این جهان و از خوشی‌هایش گریزان، و در آرزوی پیوستن به آن سرچشمه یا میهن خود باشد.»

کسروی اندیشه‌های صوفیان را دربارهٔ خدا به باد سرزنش می‌گیرد و هر آنچه را که آنان دربارهٔ پروردگار گفته‌اند یاوه‌گویی و پنداربافی می‌داند. در صوفیگری چنین می‌نویسد: «این که صوفیان می‌گویند ما همگی از خداییم، از او جداگشته و به او بازخواهیم پیوست بسیار پرت است. خدایی نیست و ما خداییم این چیزی است که بسیاری از صوفیان بر زبان رانده‌اند.»

در «در پیرامون ادبیات» چنین می‌افزاید: «صوفیگری بنیادش بر آن است که ما خدا را می‌بینیم و به آن می‌پیوندیم.»

از دیدگاه کسروی صوفیان و خراباتیان در دو چیز مانند هم بوده‌اند: خوار دانستن جهان، بی‌ارج دانستن خرد و ناچیز شمردن آن. در همان کتاب می‌گوید: «خراباتیگری بنیادش بر نشناختن خدا و بیهوده دانستن دستگاه آفرینش است.»

داوری‌های کسروی را دربارهٔ صوفیان و صوفیگری که در کتاب «صوفیگری» بیان شده‌اند می‌توان چنین خلاصه کرد:

صوفیان رفتارهایی چون بی‌کاری، بی‌زنی، گدایی، خانقاه نشینی، چشم پوشی از جهان، بیهوده اندیشی، پنداربافی، مفت خواری، شاهدبازی و عشق بازی با خدا را کارهایی دلخواه شناسانیدند. کسروی می‌نویسد صوفیان خود را بسیار بالاتر از بنیادگذار اسلام می‌شمارده‌اند؛ با اسلام به مخالفت برخاستند؛ بهشت و جهنم را نفی کردند؛ با معجزه‌های پیام‌آوران به رقابت برخاستند؛ دعوی پیوستن به خدا و یکی شدن با او کردند؛ جایگاه صوفی را بالاتر از کفر و ایمان شمردند؛ به مکه رفتن را ریشخند کردند؛ ادعای بهبودی بخشیدن به بیماران و حتا زنده گردانیدن مردگان کردند؛ صوفیان گفتند که با جانوران می‌توانند سخن بگویند؛ می‌توانند به آسمان پرواز کنند؛ خدا را انکار کردند و خود اعلام خدایی کردند و گفتند که سنگ را به گوهر بدل می‌سازند. در کتاب «صوفیگری» به این نتیجه می‌رسد که «صوفیگری مردم را مست و تبیل و بی‌غیرت گردانیده جهان را

از آبادی باز می‌دارد، در کتاب «در پیرامون اسلام» چنین می‌افزاید: «سرمایه صوفیان بیش از همه بافندگی‌ها بوده و آنگاه آموزگ‌های [آموزش‌های] آنان برای توده زهرکشنده است.»

از دیدگاه کسروی بسیاری از خاورشناسان که از اسلام و صوفیگری پشتیبانی کرده‌اند و به ویژه در چاپ و بخش کتاب‌های صوفیان کوشیده‌اند از دشمنان ایرانیانند. در همان کتاب چنین یادآور می‌شود: «کسانی که در ایران با آنان [اروپاییان] هم آوازی می‌کنند و با نوشتن و چاپ کردن کتاب‌ها به رواج صوفیگری می‌کوشند بدخواهان این کشورند.»

در بررسی و نقدی کوتاه بر اندیشه‌های کسروی درباره صوفیان و صوفیگری باید به چند نکته اساسی توجه کرد: صوفیان همه مانند یکدیگر نبوده‌اند؛ صوفیگری پدیده‌ای یک دست و هماهنگ نیست؛ همه اندیشه‌های صوفیانه گمراه‌کننده و عامل آلودگی فرهنگ ایران نیست.

پدیده‌ای که عرفان یا صوفیگری نامیده شده ویژه فرهنگ ایران یا دین اسلام نیست. پژوهشگران نشان داده‌اند که در همه فرهنگ‌هایی که در آنها دین بزرگی پدید آمد - یهودیت، مسیحیت و اسلام - پدیده عرفان یا صوفیگری نیز بنیادگذاری شد. یکی از بزرگترین عامل‌هایی که در ایران - به ویژه پس از اسلام - سبب پیدایش صوفیگری شد واکنشی بود که ایرانیان در برابر این دین و تمامی نابسامانی‌های آن از خود نشان دادند. واکنش راستین و آغازین اندیشمندان ایران در برابر اسلام و حاکمان خونخوار آن به شکل مخالفت آشکار با بنیادهای دین اسلام نمایان شد. این اندیشمندان ایرانی برخلاف حاکمان دین زده و رهبران اسلام که غرق در سخت‌اندیشی و «تک‌دینی» بودند از «آزاداندیشی» «گزینش اندیشه‌ها» و پیروی از «بهترین‌ها» هواداری کردند؛ مدارای مذهبی، سازش فکری و شکیبایی در برابر باورهای دگراندیشان را گسترش دادند؛ پرچم شورش علیه فرمان‌روایان دین زده و شیادان روحانی برافراشتند؛ به زندان افتادند، شکنجه شدند و مردانی چون حلاج، عین‌القضاات همدانی و شهاب‌الدین سهره وردی در این واکنش تند جان باختند.

کسروی که خود یک خرافه‌ستیز بزرگ است و اسلام را با همه توانایی

خود می‌کوبد و مذهب شیعه را به تازیانه سرکوبی وریشخند می‌سپارد در انتقاد از آن بخش از اندیشه‌های صوفیان که با اندیشه‌های او هماهنگند دچار لغزش شده است. بسیاری از صوفیان، مانند خود کسروی، با اسلام به مخالفت می‌پردازند؛ دانش خود را برتر از بنیادگذار اسلام می‌دانند؛ معجزه‌های دینی را باور ندارند و بهشت و جهنم را نمی‌پذیرند؛ به مکه رفتن را دست می‌اندازند و در پایان شیادان روحانی را به نبرد اندیشه فرا می‌خوانند.

اما از آنجا که پدیده عرفان یا صوفیگری پدیده‌ای یک دست و هماهنگ نیست و واکنش‌های اندیشمندان، گوناگون بوده‌اند در نتیجه، صوفیان گوناگون با اندیشه‌های متفاوت پدید آمدند. برای نمونه، واکنش برخی از مخالفان دین‌ها - از جمله اسلام - به صورت ریاضت‌کشی، ترک دنیا، گوشه‌گیری از دیگران و مانند آنها نمودار شد. گروهی دیگر از صوفیان مخالف اسلام در برابر دکان «شریعت» که شیادان روحانی برپا کرده بودند دکان «طریقت» را گشودند. این گروه به مانند رهبران بزرگ دین که خود را صاحب «معجزه» می‌دانستند ادعای «کرامت» کردند. صوفیان بزرگ همین گروه هستند که دعوی داشتن توانایی‌هایی فراتر از انسانی داشتند، قدرت بسیار به دست آوردند و از فرمان روایان زمان باج می‌گرفتند. اینان همانانی هستند که به قلندرانمانند شدند که «ستانند و دهند افسر شاهنشاهی».

سرزنش‌های تند کسروی شایسته آن گروه از صوفیان است که فرهنگ ایران را با پست شمردن این جهان، خوار دانستن خرد و عقل، گسترش اندیشه‌های سرفروشت باوری و قضا و قدری بودن به شدت آلوده‌اند.

سعدی به شاهد پری عشق می‌ورزیده،
عشق سعدی ناپاک‌ترین چیزها بوده است.
مولوی جهان و زندگانی را خوار می‌دارد...
نشسته و مفت خورده و سخنان مفتی گفته،
در پیرامون ادبیات

گمراهی‌ها و بدآموزی‌های شاعران

مخالفان کسروی - به ویژه شاعرپرستان - که هر گروه از یک شاعر بتی ساخته و او را می‌پرستند بر کسروی خرده گرفته‌اند که او با شعر و شاعری از بنیاد مخالف است. این انتقاد درست نیست. کسروی در کتاب «در پیرامون ادبیات» می‌نویسد: «شعر سخن است و سخن باید برای معنی باشد، از روی نیاز باشد.

«شعر سخن است و سخن (چه نثر و چه شعر) باید بهر معنی و از روی نیاز باشد. سخن بی نیازانه یاوه‌گویی است.» در کتاب «در پیرامون خرد» می‌افزاید: «شعر اگر از روی نیاز گفته شده و خواست گوینده فهماندن سخن بوده ایرادی به آن نیست، ما شعر را بد نمی‌شماریم، بهبوده‌گویی را بد می‌شماریم.»

کسروی در نوشتارهای گوناگونش از کارهای بیشتر شاعران ایران با این واژه‌ها یاد می‌کند: قافیه بافی، سخن بازی، یاوه‌گویی، گرافه‌گویی، بدآموزی، بی‌غیرتی، فرسودن مغزها، چاپلوسی...»

وی بیشتر شاعران ایران را به بدآموزی، گمراه‌سازی اندیشه‌ها، دادن درس جبوی‌گری، نومیدسازی و هواداری از سرنوشت و قضا و قدر متهم می‌کند.

در «صوفیگری» چنین یادآور می‌شود: «شعر که در ایران بسیار رواج می‌داشته صوفیان آنرا ابزار کار خود گردانیده به بافندگی‌های درازی پرداخته و پندارهای زیانمند خود را در قالب شعر بیرون ریخته از همان راه در مغزها جا داده‌اند.» در کتاب «در پیرامون ادبیات» می‌نویسد بیشتر شاعران ایران کار و پیشه‌ای نداشته‌اند، تنها راه درآمدشان در زندگی از راه سرودن شعر بوده است و

می‌گوید: «شاعران، مفت خوارانی در شمار دیگر مفت خواران بوده‌اند.» در همان کتاب می‌نویسد: «انوری از یارو گونرین و پرگوترین شاعران بوده و بیشتر بدیهای شاعری را دارا می‌بوده.» در کتاب «صوفیگری» از شاعرانی چون عطار، مولوی، جامی، سنایی، ابوسعید، اوحدی و شبستری با عنوان «قافیه بافان» یاد می‌کند. در همان کتاب دربارهٔ مولوی و عطار می‌نویسد: «آن همه بافندگی‌های ملای رومی در مثنوی یا در غزل‌های بی شمارش و آن همه ریسندهای شیخ عطار در منطق الطیر و دیگر کتاب‌هایش، همه نتیجهٔ بی‌کارنشتن و مفت خوردن بوده است.» دربارهٔ بیشتر شاعران - به ویژه صوفیان شاعر و شاعران درباری - چنین می‌گوید: «بسیاری از شاعران که پی‌کاری یا پیشه‌ای نمی‌رفته‌اند... رو به دربارها آورده‌اند و به ستایش‌گری پادشاهان برخاسته‌اند. ستمگران را به دادگری ستوده‌اند.»

حتا اثر شاعران فرهنگ ایران - خیام، سعدی و حافظ - نیز از خرده‌گیری‌ها و یورش قلم کسروی - این نقدنویس تندخو - درمان نبوده‌اند. وی این گریندگان بزرگ ادب فارسی را با عنوان «بداآموزان» و «گمراه‌کنندگان» می‌شناساند. از آنجا که حافظ به عنوان شاعری بزرگ از آوازه و محبوبیت ویژه‌ای برخوردار است نوک حملهٔ قلم تیز و زهر آگیش را بیشتر به سوی اندیشه‌های او نشانه‌گیری می‌کند.

از دیدگاه کسروی از آن جا که بیشتر شاعران ایران - به ویژه قافیه بافان و چاپلوسان - برای سرودن شعرانگیزه‌های مردمی، فرهنگی، فلسفی و آموزشی نداشته‌اند به واژهٔ «عشق» پناه برده‌اند و تا توانسته‌اند دربارهٔ «عشق»، «عاشق» و «معشوق» شعر گفته‌اند. در کتاب «در پیرامون ادبیات» می‌نویسد: «واژهٔ عشق را بی‌آن که معنای روشنی از آن در دل دارند می‌گرفتند و آسمان و زمین به هم می‌یافتند.» کسروی واژهٔ عشق را در دیوان‌های بسیاری از شاعران واژه‌ای «شوم» می‌داند و عشق آنان را «عشق پادروا» می‌نامد.

در همان کتاب می‌افزاید: «شاعران با خدا عشق بازی می‌کنند... در شعرهای صوفیان عشق به خدا و عشق با پسران در هم می‌بوده... شاعران به پسران نیز عاشق می‌شده‌اند!»

نقد خیام از دیدگاه کسروی

یکی از نویسندگان انگشت شماری که به بررسی و نقد ترانه‌های خیام و رباعی‌های منسوب به او پرداخته و اندیشه‌های خیام را در هم کوبیده است زنده یاد احمد کسروی است. کسروی برخلاف صادق هدایت که شیفته و شیدای باورها و ترانه‌های خیام است فلسفه او را بی ارزش و حتما گمراه کننده می‌داند.

کسروی از شاعران ایران و به ویژه از خداوندان شعر فارسی - حافظ، سعدی، خیام و مولوی - با عنوان‌هایی چون «بدآموزان»، «گمراه کنندگان» و «خراباتیان» نام می‌برد. در کتاب «در پیرامون ادبیات» می‌نویسد: «این شاعران بدآموز یا بدآموزان شاعر زبان‌های بس بزرگ را به این توده رسانیده‌اند که می‌بایست جداگانه باز نمایم. این چند تن خیام و سعدی و مولوی و حافظ بوده‌اند.»

در همان کتاب چنین می‌افزاید: «خیام بنیادگزار خراباتیگری است. نخست بگوییم که این نام «خراباتیگری» را ما گزاردیم. تا ده سال پیش من آگاهی از خیام نمی‌داشتم. گاهی می‌دیدم او را «فیلسوف» می‌خوانند... هنگامی که می‌خواستم از او سخن رانم شعرهایش را خوانده دیدم که او اندیشه‌هایی را دنبال می‌کرده: «جهان هستی هیچ است و پوچ است. ما نمی‌دانیم از کجا آمده‌ایم و به کجا می‌رویم. نمی‌دانیم بهر چه آمده‌ایم و چه کار باید کنیم. پس باید پروای گذشته را نداشت، اندیشه آینده نکرد، می‌را که در آنیم فرصت شمرد و به خوشی کوشید. باید خود را به دامن ساغر و باده انداخت و اندوه از خود دور گردانید. این پایه خراباتیگری است. ولی خیام چیز دیگری هم به آن می‌افزاید که «جبریگری» باشد. می‌گوید: «هر آنچه خواهد شد از نیک و بد از پیش نوشته شده کوشی که ما کنیم نتیجه‌ای نخواهد داشت.»

برخلاف نتیجه‌گیری کسروی از برخی از ترانه‌هایی که به خیام نسبت داده‌اند و از خیام نیستند، خیام اندیشمندی «جبرگرا»، قضا و قدری یا سرنوشتی نیست.

کسروی به آلوده شدن مجموعه ترانه‌های خیام به رباعی‌های بی ارزش دیگران - و به ویژه باورهای صوفیان - توجه دارد. زیرا در همان کتاب می‌افزاید: «این گمان هم دور نیست که بیشتر رباعی‌ها که به نام خیام است از او

نباشد و کسانی پیش از او یا در همان زمان سروده باشند. اما به هر حال گفت و گوی ما در پیرامون این رباعی است.

کسروی از این نکته آگاهی دارد که ترانه‌های بسیار زیاد و گمراه‌کننده‌ای را به خیام نسبت داده‌اند. اما از آنجا که نخستین نویسنده‌ای که در دوران معاصر در مورد رباعی‌هایی که به خیام منسوب شده‌اند تردید کرده و پس از پژوهش آنها را از خیام ندانسته صادق هدایت بوده است چنین به نظر می‌رسد که این آگاهی را وی از هدایت به دست آورده است. از سوی دیگر کتاب «ترانه‌های خیام» را هدایت در سال ۱۳۱۳ می‌نویسد و سال کشته شدن کسروی در ۱۳۲۴ یا ۱۱ سال پس از نوشتن آن کتاب بوده است.

بنابراین بیشتر آنچه که کسروی در کوبیدن خیام نوشته در واقع درباره ترانه‌های بی‌ارزشی است که به خیام نسبت داده‌اند و در درون مجموعه رباعی‌های او چاپ شده‌اند.

هم چنان که پیشتر یادآوری شد کسروی جهان را جهانی بسامان، اندیشیده و خالی از کمی و کاستی می‌داند. وی بر این باور است که خدا از روی نقشه و هدف این جهان را آفریده و این آفرینش ستایش‌انگیز و در حد کمال است. خیام در یکی از ترانه‌هایی که اصیل شناخته شده در این مورد چنین سروده است:

گر برفلکم دست بُدی چون یزدان برداشتمی من این فلک را ز میان
وز نو فلکی دگر چنان ساختمی کازاده به کام دل رسیدی آسان
کسروی درباره این ترانه ژرف و پرمعنی در کتاب «در پیرامون ادبیات» چنین نوشته است:

«همین شعرها جز یک مالیخولیای بدمستانه نیست. این شعرها همان به که در مستی و در میان مستان خوانده شود. یکی مستانه بخواند و دیگران مستانه آفرین گویند. وگرنه در پیش خردمندان اندیشه بسیار پست و بی‌ارجی است.»

چرا کسروی دیدگاه خیام را درباره جهان که در این ترانه بیان شده «اندیشه بسیار پست و بی‌ارج» می‌داند؟ چرا پیام فلسفی خیام در این ترانه ژرف فلسفی، کسروی را به شدت آشفته و خشمگین کرده است؟

پیام این ترانه با یکی از بنیادهای دستگاه فکری کسروی - سامان داشتن جهان و بزرگی آفریدگار آن - برخوردی شدید دارد. چنین برخوردی برای

کسروی تحمل ناپذیر است و از آنجا که دربارهٔ بی نیازی جهان هستی از وجودی به نام آفریدگار و نابه سامانی های آن آگاهی های علمی چندانی ندارد و واکنشی خشن نشان می دهد و چنین اندیشه ای را «بسیار پست و بی ارج» می نامد.

کسروی در «در پیرامون اسلام» خيام را سرزنش می کند و می نویسد: «آن همه ستایش که خيام از باده کرده بسیار بی خردانه است. باده هرچه هست باشد. ستایش آن این همه نیست!»

اما چنین به نظر می رسد که در این مورد، کسروی دست کم به سه نکتهٔ بزرگ توجه نکرده است: خيام و بسیاری ديگر از شاعران واژهٔ «می یا «باده» را - در بسیاری از موردها - به شیوهٔ نمادین یا مظهر به کار می برده اند. افزون بر این، ستایش خيام از می و باده نوعی واکنش سرپیچی از حرام شمردن شراب و زشت انگاشتن می نوشی در اسلام است. سومین نکته این که بسیاری ديگر از شاعران - به ویژه صوفیان - می و باده را در رباعی های خود ستوده اند و سروده هایشان بعدها به خيام نسبت داده شده اند. زیرا بسیاری از چنین ترانه ها یا سبک سخن و شیوهٔ اندیشیدن خيام هم آهنگ نیستند. از سوی ديگر، پژوهشگران نشان داده اند که خيام بک مفهوم یا بک موضوع را در ترانه های خود تکرار نمی کرده است.

کسروی در پاسخ فریاد غرض گونهٔ خيام علیه یزدان که چرا جهان را این چنین آفریده و اگر او توانایی لازم را می داشت «از نو فلکی ديگر می ساخت» در همان کتاب چنین می نویسد: «این جهان همین است که هست. از ایرادهایی که کسانی سبک سرانه و کوتاه اندیشانه بگیرند، ديگر نخواهد شد.» در همان جا می افزاید: «بیگانه راه همان است که مردمان بکوشند و از بدی های این جهان بکاهند... اگر خيام مرد بافهمی بودی بایستی اینها را بفهمد. بایستی به جای آن سخنان بدمستانه مردم را به نیکوکاری و نبرد با بدیها برانگیزد.»

در پاسخ کسروی می توان نوشت که وی آن چنان که باید به هدف و پیام فلسفی ترانهٔ «گر بر فلکم دست بدي چون یزدان...» پی نبرده و به دلیل سرودن این ترانه از سوی خيام توجه نکرده است. خيام - گرچه وجود نوعی خدا را انکار نمی کند - اما خدای دین هایی را که به نادرست «یکتا پرستی» یا «توحیدی» نامیده

شده‌اند باور ندارد. چنان‌خدايي - اگر هم وجود داشته باشد - توانا و دانای کامل نیست. خيام در آن ترانه - که یکی از فلسفی‌ترین و کوبنده‌ترین سروده‌های اوست - به روشنی تمام می‌گوید خدای دین‌های سامی یا خاورمیانه‌ای جهان را کامل و بی‌کم و کاست نیافریده؛ جهان سامان، نظم و ترتیب ندارد و آفرینش آن از روی خرد و دادگری نبوده است. از سوی دیگر، در دوران خيام - یا پیروی از آموزش‌های اسلام - رهبران دین و اندیشمندانی که در زیر نفوذ حاکمان و ملایان بوده‌اند کارهای آفرینشی خدا را کامل و خالی از کم و کاستی می‌دانسته‌اند. خيام در ترانه «گر بر فلکم دست بدي چون یزدان» آشکارا علیه چنین برداشتی از خدا و آفرینش می‌شورد و یکی از زیباترین سروده‌هایش را برای فرهنگ و ادب ایران به یادگار می‌گذارد.

کسروی - به درستی - دربارهٔ انگیزه‌های راستین بسیاری از خاورشناسان دربارهٔ علاقه به فرهنگ و ادب ایران بسیار بدبین است. برای نمونه، در کتاب «در پیرامون اسلام» چنین افشاگری می‌کند: «ما دیدیم که از پنجاه سال باز که شرق شناسان هابو دربارهٔ خيام راه انداخته‌اند انبوه مسلمانان رو به شعرهای سراپا بدآموزیهای او آوردند و رباعی‌های او به زبان‌های ترکی و عربی نیز ترجمه گردید و در میان همهٔ مسلمانان پراکنده شده رواج یافت.» در کتاب «در پیرامون ادبیات» نیز نقش گمراه‌کنندهٔ خاورشناسان را چنین یادآور می‌شود: «خيام و سعدی و مولوی و حافظ بدآموزان بزرگی بوده‌اند... ستایش‌هایی که این شرق شناسان از این شاعران کرده‌اند (و یا می‌کنند) یا از روی ناهمی بوده یا عنوان بدخواهی و دشمنی داشته است.» کسروی جان کلام را دربارهٔ یکی از انگیزه‌های اصلی «شرق‌شناسی» به عنوان راه ورود استعمار و پایدار نگاه داشتن آن در کشورهای ناتوان را در همان کتاب چنین بیان می‌کند: «پیداست که شرق‌شناسی نتیجهٔ چشم دوختن دولت‌های اروپایی به کشورهای شرقی بوده و بسیاری از شرق‌شناسان از آگاهی و دانش خود سود جسته به فریفتن شرقیان و گمراه‌کردن آنان کوشیده‌اند.»

انتقاد از سعدی و حافظ

انتقادهای و خرده گیری های کسروی را در دفترها و کتاب هایش از شاعران ایران - به ویژه از خیام، سعدی، حافظ و مولوی - می توان چنین خلاصه کرد: بدآموزی و گمراه سازی؛ خوار شمردن زندگی و پشت کردن به این جهان؛ گسترش خرافه ها؛ باور به سرنوشت و قضا و قدری بودن؛ گسترش اندیشه تسلیم و رضا؛ توجه بیش از اندازه به قافیه پردازی؛ توجه بیش از اندازه به زیبایی بیان؛ فدا کردن پیام و معنای شعر؛ ضد و نقیض گویی یا دوگونه گویی؛ رواج دادن اندیشه های پست چون بی معنی و بی غیرتی؛ گزافه گویی ها و چاپلوسی ها؛ سرودن شعر درباره عشق بی واقعیت و به ویژه نکوهش از خرد و خوار شمردن آن.

کسروی در «در پیرامون ادبیات» چنین می نویسد: «گفته های سعدی و حافظ... دستاویز به دست تنبلان داده... می گویند [تنبلان] این دنیا فانی است ما باید در فکر آخرت باشیم.»

از دیدگاه کسروی بخش بزرگی از آموزش های سعدی نتیجه ای ناخوشایند دارد و سبب آلودگی اندیشه و رفتار مردم می شود. وی در «صوفیگری» می نویسد: «ما در ایران گواه تاریخی دیگری به پستی اندیشه های مردم و آکندگی مغزهای آنان می داریم و آن گلستان سعدی و شعرهای اوست.»

کسروی براین باور است که سعدی در بسیاری از موردها دچار دوگونه گویی شده و در اثر دگرگون شدن اوضاع زمانه اندیشه هایش را نیز دگرگون می کرده است. همان سعدی که گفته است:

تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی
«سال ۶۵۶ را که سال کشتار عراق و بغداد است سال خوشی خود شمارده
است.» کسروی می گوید سعدی در جایی تربیت را مؤثر می داند و در جای دیگر
می گوید تربیت مؤثر نیست و به معلم حق می دهد که با شاگردش عشق بازی کند.

در «در پیرامون ادبیات» می نویسد: «سعدی از صوفی گری و دیگر بدآموزی ها بهره داشته و با پستی های زمان خود آلوده می بوده... بیشتر گفته هایش بدآموزی است.»

در اینجا تنها چند نمونه از شعرهای سعدی که از دیدگاه کسروی گمراه کننده و بدآموزی هستند نوشته می شوند:

بخت و دولت به کاردانی نیست جز به تأیید آسمانی نیست

گر زمین را به آسمان دوزی ندهندت زیاده از روزی

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای

اگر به هر سر مویت دو صد هنر باشد هنر به کار نیاید چو بخت بد باشد

جهان بر آب نهاده ست و آدمی بر باد غلام همت آنم که دل بر او نهاد

خلاف رأی سلطان رأی جستن به خون خویش باشد دست شستن

کسروی برخی از شعرهای سعدی به مانند: نأبرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد را می ستاید و از او به مناسبت هایی به نیکی یاد می کند اما روی هم رفته بیشتر نوشته ها و سروده هایش را «بدآموزی» می داند.

کسروی در کوبیدن بسیاری از اندیشه های حافظ خشمی لگام گسیخته از خود نشان می دهد. وی این شاعر پرآوازه ایران - که بسیاری او را چون «بت» می پرستند - در بدآموزی و گمراه سازی اندیشه ها سرآمد شاعران دیگر می داند. در «در پیرامون ادبیات» می نویسد: «من نمی دانم به حافظ چه نامی دهم؟! این مرد از همه بدآموزان بدتر است. این مرد هم شاعر بدآموز می بوده و هم

بدآموز شاعر» در همان کتاب چنین می‌افزاید: «حافظ از خیام و خراباتیان، خراباتی گری و جبریگری را گرفته، از مولوی و صوفیان، صوفی‌گری و بافندگی‌های آنان را آموخته، اینها را با چیزهای دیگر درهم آمیخته در شعرهای خود می‌گنجانیده.»

برخی از بیت‌ها در غزل‌های حافظ که از دیدگاه کسروی خداناشناسی، بی‌دینی و دشمنی با اسلام جلوه می‌کرده‌اند خشم شدید وی را برانگیخته‌اند. در «راه رستگاری» می‌نویسد: «صد بی‌دینی از خود می‌نماید.» در «در پیرامون ادبیات» یاد آور می‌شود که: «چنان که درباره خیام نیز گفتم بسیاری از شعرهای حافظ به عنوان ریشخند به دین اسلام است.»

از آنجا که در اندیشه‌های کسروی جهانی که خدا آفریده «بسامان» و «بخردانه» است زمانی که حافظ بر این اندیشه با نرمشی شاعرانه خرده می‌گیرد و می‌گوید:

شیخ ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد
شعله خشم کسروی سر بر آسمان می‌کشد و در همان کتاب چنین پاسخ می‌دهد:
«هم چون خیام به خدا و دستگاه آفرینش زبان درازی‌ها می‌کند و در پرده بر بنیادگزار اسلام نیش می‌زند.»

درباره شیوه غزل سرایی حافظ، کسروی بر این باور است که این شاعر بزرگ - چون سایر شاعران - پیش از سرودن غزل واژه‌های هم قافیه را ردیف می‌کرده است. وی همین زندان سازی از قافیه بافی را دلیل پراکنده گویی حافظ می‌داند و در «در پیرامون ادبیات» می‌نویسد: «حافظ شیراز که او را لسان الغیب نام داده‌اند غزل‌هایش بخوانید تا ببینید چه اندازه درهم است. از عشق به موعظه، از موعظه به فلسفه، از فلسفه به ستایش باده، از ستایش باده به داستان جبریگری یا مانند آن می‌گذرد.»

با توجه به برخی از واژه‌ها و پیام پاره‌ای از غزل‌های حافظ می‌توان به این نتیجه رسید که این شاعر به نیرو یا عاملی که می‌توان آنرا «سرنوشت»، «تقدیر» یا «قضا و قدر» نامید باور داشته است. واژه‌های زیر در بسیاری از بیت‌های غزلیهای

این شاعر بزرگ تکرار شده‌اند و چنین جلوه می‌کند که حافظ خود را در چنگال آنها اسیر می‌دیده است.

سرنوشت، تقدیر، قضا، طالع، قسمت، نصیب، اقبال، بخت، فلک، چرخ؛
آسمان، گردون، بحر معلق، اختر، قسمت ازلی، عهد الست، چرخ کبود، روزگار،
ازل، ابد، روزی، مشیت... (۱)

در اینجا تنها چند نمونه از شعرهای حافظ که از دیدگاه کسروی گمراه‌کننده و بدآموزی هستند نوشته می‌شوند:

رضا به داده بده وز جبین گره بکشای که بر من و تو در اختیار نگشادند

بشو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی خون خوری هر طلب روزی نهاده کنی

بر عمل تکیه مکن خواهی که در روز ازل تو چه دانی قلم صنع به نامت چه نوشت

آیین تو ما نیز دانیم لیکن چه چاره با بخت گمراه

گر رنج پشت آید و گر راحت ای حکیم نسبت مکن به غیر که اینها خدا کند

در گوی لیکن نامی ما را مگر ندادند گر تو نمی‌پسندی تغییر ده لضا را

مکن به چشم حقارت نگاه بر من هست که نیست معصیت و زهد بی همت او

در آخرین صفحه‌ای که کسروی در کتاب «در پیرامون ادبیات» بیشتر شاعران را به زیر تازیانه سرزنش می‌برد درباره حافظ چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «حافظ از همه بدآموزان بدتر بوده و همه بدآموزی‌های خیام و سعدی و مولوی را یک جا

۱ - نگاه کنید به نوشتار: «دریافتی از حافظ»، الف. آویشن، فصلی تامة ره آورد، شماره ۵۰، بهار و تابستان ۱۹۹۹

دنبال کرده... سخن پذیرفتنی از همه گفته‌های او ده بیت بیشتر نتوان یافت.» در آخرین سطرهای نقد خود از حافظ چنین می‌افزاید: «در هاپهوی اخیر به حافظ ارج بیشتر داده شده ما نیز باید به کندن ریشه بدآموزی‌های او بیشتر کوشیم.» در یک بررسی کلی درباره داورهای کسروی در مورد بخشی از اندیشه‌های صوفیان شاعر و بسیاری از شاعران دیگر می‌توان گفت تا آنجا که به سرزنش و خرده‌گیری از اندیشه‌های خرافاتی، آن جهانی و قضا و قدری در میان است کسروی درست می‌گوید.

فرهنگ، شعر و ادب ایران سرشار از آلودگی به اندیشه‌هایی است که خاستگاهشان چیزی جز پنداره‌های دین‌های خاورمیانه‌ای یا یاوه‌های فراج جهانی نیست. این گونه اندیشه‌ها در جهان علم و منطق محکومند و در جهان بینی علمی - منطقی سرکوب می‌شوند. اما جان کلام درباره داورهای کسروی - به طور کلی - این است که وی در نقدها، خرده‌گیری‌ها و سرزنش‌هایش نه تنها تندروی کرده بلکه به زیبایی‌های شعر شاعران، خردمندی‌ها و آموزش‌های سودمند آنان چندان توجهی نداشته است. بیشتر هم به برخی از انتقادهایی که بر خرده‌گیری‌های کسروی واردند اشاره شد. در اینجا تنها - و برای نمونه - به یک بیت از حافظ که کسروی آنرا نشانه‌ای از گمراهی و بدآموزی شاعر می‌داند اشاره می‌شود. زیرا کسروی در داور خود - به دلیل باور داشتن به بحر دانه بودن و آراستگی جهان - دچار لغزشی بزرگ شده است.

حافظ چنین سروده است:

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق
برخلاف کسروی که دچار این پندار است که کار جهان پیش اندیشیده، هدفمند و از روی نقشه و برنامه بوده است علم و دانش امروز نشان می‌دهد که دنیای هستی و از جمله جهان یا سیاره زمین نه پیش اندیشیده‌اند، نه هدفمند و نه از روی نقشه و برنامه‌ای در زمان بی‌نهایت پدیدار گشته‌اند. اگر جهان را «هیچ در هیچ» بدانیم به این مفهوم فلسفی توجه کرده‌ایم که جهان و - حتا دنیای هستی - به خودی خود معنا و مفهومی ندارد. تا آنجا که به سیاره زمین و نوع انسان

مربوط می‌شود این نوع انسان است که می‌تواند به «جهان» و «زندگانی» معنا و مفهوم بدهد و از دایره «هیچ در هیچ» بیرون بیاید.

این نکته نیز شایان توجه است که کسروی - که خود صوفی ستیز است - صوفی ستیزی حافظ را نستوده است. حافظ در بسیاری از غزل هایش صوفیان - و به ویژه صوفیان خرافه پرست و ناراست - را با شدت تمام سرزنش کرده است. افزون بر این، کسروی حافظ را در مورد «دست انداختن اسلام» ملامت می‌کند و بر حسب «ببی دینی» را سزاوار او می‌داند. کسروی که خود یکی از اسلام ستیزان بزرگ است، اسلام را «دین قاجاق» می‌نامد و از این دیدگاه با حافظ هم اندیشی دارد، جای شگفتی است که در این موردها نیز به حافظ یورش می‌برد. از سوی دیگر، کسروی یادآوری بیت هایی از حافظ چون:

رضا به داده بده و ز جبین عمره بگشای که بر من و تو در اختیار کشادند

این شاعر بزرگ را به «سرنوشت پرستی» و «قضا و قدری» بودن متهم می‌کند. اما چشم خود را بر بیت هایی که در آنها حافظ با سینه‌ای فراخ دشواری‌های بزرگ را به مبارزه فرا می‌خواند می‌بندد. حافظ می‌گوید:

چرخ برهم زخم از غیر مرادم گردد من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک

این گفته قهرمان وار بر کسروی اثری نمی‌گذارد و زبان به متایش نمی‌گشاید. چنین به نظر می‌رسد که هدف کسروی از نوشتن کتاب «در پیرامون ادبیات» تنها یادآوری و کوبیدن جنبه‌های بدآموزانه و سست شعرهای شاعران بوده و از ستودن سخنان زیبا و آموزنده شاعران ایران خودداری کرده است.

از سوی دیگر، کسروی به این نکته بزرگ توجه نکرده است که در بسیاری از بیت‌های حافظ که واژه هایی به مانند «روز ازل»، «قلم صنع»، «مشیت» و مانند آنها به کار رفته‌اند در واقع حافظ با همان زبان «قضا و قدری» در دین اسلام و باورهای ملایان با آنان سخن گفته و با همان واژه‌ها اندیشه هایشان را دست انداخته است. برای نمونه، در اینجا دو بیت از حافظ یادآوری می‌شوند:

بر عمل تکیه مکن خواجه که از «روز ازل» توجه دانی «قلم صنع» به نامت چه «نوشت»
مکن به چشم حقارت نگاه در من مست که نیست معصیت و زهد بی «مشیت» او

پیشتر هم یادآوری شد از آنجا که در دستگاه فلسفی کسروی، آفریده‌های آفریدگار - و از جمله این جهان - «یسامان»، «آراسته» و «بخردانه» اند وی بر خیام که می‌گوید:

مگر بر فلکم دست بیدی چون بزبان
می‌شورد و این اندیشه وی را می‌گوید.

به همان دلیل باز سروده حافظ - که با الهام از خیام گفته است:

بیا تا گل برفشانیم و می در سائر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم
نه تنها نمی‌تواند سازشی داشته باشد بلکه اندیشه‌هایی این چنین از سوی حافظ سبب نفرت لنگام گسیخته او از حافظ می‌شوند.

در کتاب «در پیرامون ادبیات» کسروی تنها از دو شاعر هم دوران خود - ایرج میرزا و عشقی - نام می‌برد. وی در همان کتاب می‌نویسد: «در آغاز مشروطه با همه فرصتی که به دست آمده بود از شاعران هنرتمایی چندان دیده نشد.» سروده‌های ایرج میرزا و میرزاده عشقی را «شعرهای بسیار بی‌شرمانه» می‌نامد و می‌گوید: «دیوان ایرج میرزا را با آن رسوایی ۲۵۰۰۰ نسخه به چاپ می‌رسانیدند.»

جای شگفتی بسیار است که کسروی مبارزه‌های دلیرانه و فداکارانه میرزاده عشقی را به یاد نمی‌آورد و شعرهای این شاعر شهید را (پیش از بیست سال پیش از کشته شدن خودش) که به دست دستگاهی خودکامه و ضد مردم کشته می‌شود بی‌شرمانه می‌داند. از سوی دیگر، باز جای شگفتی و اندوه بسیار است که کسروی از محمد فرخی یزدی، شاعر لب‌دوخته، دلیرترین و سخت‌کوش‌ترین مبارز راه آزادی نامی نمی‌برد و زبان به ستایش از او نمی‌گشاید. شاعر شهید دیگری که تنها شش سال پیش از کشته شدن خود او، در زندان به دست مزدوران دستگاهی ضد مردم و شاهی ضد مشروطیت کشته می‌شود.

این کیش [بهایگری] پندار بر پندار
 می باشد، بهایگری
 ما دیگری مردم را آزمند و ستمگر بلکه دزد و
 کلاه بردار گردانیده سامان زندگی را به هم
 می زند، صوفیگری

بهایگری و مادیگری

از دیدگاه کسروی کیش بهایگری ریشه در اندیشه های کهن و باورهای خرافی سایر دین ها و مذہب ها دارد. وی می گوید وزر دشتیان بر این باورند که زمانی خواهد آمد که «کشتۀ اهریمن» یا «ساوشیانت» در جهان پیدا خواهد شد؛ یهودیان در انتظار منجی بزرگ «میشاه» یا «مسیح» هستند؛ مسیحیان چشم به بازگشت دوبارۀ «عیسی» از آسمان دوخته اند؛ شیعیان چشم برآه ظهور «امام غایب» یا «امام زمان» اند. از آنجا که چنین اندیشه هایی در جهان خرد و علم بی بنیاد شناخته شده اند و از آنجا که داستان زندگانی و ناپدید شدن «امام زمان» افسانه ای بیش نیست، کسروی کیش بهایی گری را «پندار در پندار» یا خرافه در خرافه می داند. وی در کتاب بهایگری چنین می نویسد: «مهدیگری از ایرانیان به میان مسلمانان آمده و در خود اسلام چنین چیزی نمی بوده... این پندار از آغاز هزار سیاسی می بود، در آغاز معنی ساده ای داشته، کسی، پیدا شود و رشته خلافت را در دست گیرد».

کسروی داستان «مهدیگری» را «افسانۀ بی پای» می نامد و در همان کتاب می افزاید: «مهدیگری در میان مسلمانان رواج یافته بود. شیعیان آنرا گرفته به امام ناپیدای پنداری خود بسته اند.» درباره خاستگاه یا سرچشمۀ بهایی گری در همان

جا یاد آور می شود که: «بهایگری از بایبگری پندیده آمده، و بایبگری از شیخبگری ریشه گرفته، و شیخبگری از شیعیگری برخاسته.»

درباره ساختگی بودن وجود امام زمان و به ویژه در مورد بازگشت دوباره او کسروی چنین برهان آوری می کند که در زمان بنیادگذار اسلام سخنی در مورد پیدایش دوباره و معجزه آسای رهبری دیگر در جهان اسلام در میان نبوده است. بنابراین اگر کسی پیدا شود و چنین ادعا کند که او همان امام ناپیدا یا رهبر موعود است ادعایش چیزی جز کزافه گویی بی شرمانه نخواهد بود.

دیدگاه کسروی از فلسفه ماده گرایی یا برداشت وی از فلسفه مادی (ماتریالیسم) در کتاب «در پیرامون اسلام» چنین بازتاب یافته است: «امروز جهان گرفتار مادبگری گردیده که ریشه دین و خداپرستی و نیکی و پاکی و آسایش زندگانی و همه چیز را می کند... به خدا و روان و زندگانی دیگر و خرد که از پایه های دین می باشند باوری نمی داند... به هر کسی دستور می دهد که جز در بند خوشی خود نباشد... و زندگانی را جز نبرد زندگان نمی شمارد.» در همان کتاب چنین می افزاید: «امروز جهانیان بی دین اند که به هستی خدا گردن نمی گذارند چه رسد به داستان راهنمایی هایش.» از دیدگاه کسروی مادبگری یعنی: راه زندگی چارپایان؛ نبودن در بند نیک و بد؛ بیهوده شمردن دستگیری از بینوایان.

در کتاب «در پیرامون خرد» فلسفه ماده گرایی را با پافشاری بسیار چنین می شناساند: «زندگانی جز نبرد زندگان یا یکدیگر نیست.»

در نقد و ارزشیابی دیدگاه ها و برداشت های کسروی از فلسفه مادی یا ماده گرایی باید به چند نکته اساسی توجه داشت: میزان آگاهی کسروی از ماده گرایی - که آنرا به نادرست مادبگرایی می نامد - بسیار اندک است. برخلاف آنچه که کسروی می پندارد فلسفه مادی پشتیبان اندیشه هایی است که خود او با شور و هیجان بسیار به گسترش آنها پرداخته است. در این فلسفه چیزی به نام «خدا» به آن گونه که دین های «تک خدایی» باور دارند وجود ندارد. کسروی نیز با آن که وجود چیزی به نام «خدا» را انکار نمی کند اما ماهیت، ذات یا «چبود» آنرا دست

نیافتنی می‌داند. فیلسوفان ماده‌گرا (ماتریالیست) وجود دنیای دیگر را نمی‌پذیرند. کسروی نیز جهان دیگر یا وجود جهنم و بهشت را باور ندارد. در فلسفه ماده‌گرایی دین پدیده‌ای آن جهانی و فراطبیعی شناخته نمی‌شود. تلاش کسروی نیز بر این است که دین‌های رایج و سنتی را از بنیاد براندازد و «پاکدینی» را جایگزینشان سازد. از آنجا که بنیاد «پاکدینی» باید بر خرد و دانش‌ها (علوم) استوار باشد بنابراین هدف فیلسوفان ماده‌گرا و کسروی در واقع بنیادگذاری اندیشه‌هایی است که بر پایه دانش‌ها و خرد استوار باشند.

کسروی می‌گوید «مادیگری» روان را باور ندارد. برخلاف این گفته در فلسفه ماده‌گرایی نه تنها روان وجود دارد بلکه ماهیت، چگونگی و پیوستگی آن با تن از بسیاری جهت‌ها بررسی و شناخته شده است.

پیشتر هم اشاره شد که کسروی چون از دانش‌هایی مانند زیست‌شناسی و روان‌شناسی بهره‌چندانی نداشته پایدار ماندن روان را پس از مرگ تن باور داشته اما در مورد همین پایداری - که از نظر ماده‌گرایی و علم امروز نادرست است - دچار سردرگمی و گیجی شده است. وی به ناچار روان را یکی دیگر از «رازهای سپهر» نامیده که هرگز بر کسی گشوده نخواهد شد.

کسروی در «راه رستگاری» می‌گوید: «گوهر روان شناختی نیست... روان و خرد از ماده و قانون‌های آن بیرون است.»

در جهان علم کسی حقی ندارد چیزی را ناشناختنی یا کشف نشدنی بنامد - به ویژه برای همیشه. و نیز این سخن علمی نیست که «چیزهایی» در جهان وجود دارند که از قانون‌ها، یا اصول مربوط به ماده و انرژی پیروی نمی‌کنند.

نمونه دیگری از برداشت نادرست کسروی از علوم طبیعی و تکامل در «ورجاوند بنیاد» چنین است: «داروین و پیروانش می‌گویند: آدمی از بوزینه برخاسته، می‌گویم: باشد که چنین است. این از جاهایی است که «جهش» رخ داده. از جاهایی است که دست آفریدگار نمایان است.»

برخلاف برداشت کسروی، داروین و پیروانش هرگز نگفته‌اند که نوع انسان از تکامل بوزینه به وجود آمده است. در پیدایش و تکامل انسان «جهش» یا

تکامل ناگهانی صورت نگرفته است. افزون بر این ها در جریان تکامل جانداران و انسان و در سایر پدیده های طبیعی «دست آفریدگان» نه وجود داشته و نه لازم است.

ناتوان ترین و مستقیم ترین بخش اندیشه های کسروی دیدگاه های او در مورد پدیده های علوم مادی - فیزیکی است. برخلاف بیان کسروی هرگز فلسفه مادی یا ماده گرایی به کسی دستور نمی دهد که تنها در فکر خوشی خود باشد. این فلسفه هرگز زندگانی را جز نبرد زندگان نمی شمارد. به نظر می رسد کسروی فلسفه ماده گرایی را با رفتارها و معیارهای «مادیگری» یا توجه بیش از اندازه به «مادیات» اشتباه کرده است. آنچه وی به ماده گرایی نسبت می دهد در واقع سزاوار مادیگرایی یا سرمایه داری بی بندوبار و مادی پرست است.



دولت‌های اروپا و آمریکا... با زور و آدم
کشی یازرگانی می‌کنند.

در پیرامون خرد

شرق‌شناسی نتیجه چشم دوختن دولت‌های
اروپایی به کشورهای شرقی بوده... بسیاری
از شرق‌شناسان به فریفتن شرقیان و همراه
گردانیدن آنان کوشیده‌اند.

در پیرامون ادبیات

بیگانگان و دامن زدن به خرافات در ایران

کسروی درباره کوشش‌های بسیاری از خاورشناسان در شناخت و گسترش
فرهنگ ایران بدبین است. وی در بسیاری از نوشتارها و کتاب‌هایش می‌نویسد
دل بستگی بسیاری از این خاورشناسان به فرهنگ و شعر در ایران علاقه‌ای
راستین نیست. در کتاب «در پیرامون خرد» بی‌پرده چنین هشدار می‌دهد: «شرق
شناسان اروپا بیشترشان افزارهای سیاست‌اند» و براین باور است که هدف
راستین این پژوهندگان شعر و شاعری در ایران خدمت به خواست‌ها و منافع
کشورهایشان است. در کتاب «صوفیگری» چنین یادآور می‌شود: «صوفیگری در
جهان سیاست‌یکتی از افزارهاست. از سال هاست دیده می‌شود که شرق‌شناسان از
اروپا و وزارت فرهنگ از ایران دمب‌به‌هم به رواج آن می‌افزایند» در همان
کتاب می‌نویسد: «سال هاست که از اروپا ستایش‌ها از صوفیگری می‌سرایند. این
که می‌گویم «از اروپا» و نمی‌گویم «در اروپا» از این روست که آنها را برای ما
می‌سرایند... دام‌هایی است که در زیر پای ما گسترده می‌شود»

کسروی به این نتیجه رسیده است که بیشتر خاورشناسان برای رسیدن به این

هدف که جرافدها و پنداره‌های ویرانگر را هر چه بیشتر بین مردم ایران گسترش دهند از پدیده‌هایی چون اسلام و صوفیگری پشتیبانی می‌کنند. اندیشه‌های مربوط به این پدیده‌ها را با چاپ نوشتارها و کتاب‌های بی‌شمار بین مردم می‌پراکنند. کسروی در کتاب «دز پیرامون اسلام» آشکارا می‌گوید: «شرق شناسان یک دسته از کارکنان سیاسی دولت‌هایند» وی انگیزه‌های بزرگ بیگانگان از پشتیبانی از اسلام را چنین یادآور می‌شود: جدا کردن گروه‌ها و دسته‌ها از یکدیگر؛ گسترش دشمنی و کشاکش بین آنها؛ تفرقه افکندن و حکومت کردن؛ بازداشتن شرقیان از پیشرفت و نگاه داری آنان در حالت عقب‌اندگی. در «صوفیگری» می‌نویسد: «این هم نمونه‌ای از بدی اوست [اروپا] که می‌کوشد توده‌های شرقی را در نادانی هر چه غوطه ورتر گرداند.» در «دز پیرامون ادبیات» می‌افزاید: «شرق شناسان به صوفیگری رنگ و روغن زنند و ترا یک چیز پایه دار و ارجمند نشان دهند.»

درباره بهره برداری بیگانگان از اسلام از سوی دولت‌های بزرگ، کسروی این باور است که آن دولت‌ها در آرزوی گسترش منافع خود با جهانگیری اند. این دولت‌ها به توده‌های نادان و درمانده سرزمین‌های اسلامی چشم دوخته‌اند و دین اسلام برای رسیدن به هدف‌هایشان بهره می‌گیرند. وی در کتاب «دز پیرامون ادبیات» از یکی از خاورشناسان نامدار به نام «ادوارد براون» نام می‌برد و چنین می‌نویسد: «این شرق شناس که خود را دوست ایران نشان داده جز بدبختی آیین نمی‌خواسته و خود با فروغی و تقی زاده و دیگر بدخواهان ایران هم دست می‌بندد.»

کسروی در نقد و ارزشیابی کوشش‌های خاورشناسان و ایران شناسان نیز تنها خرده‌گیری پرداخته است. بسیاری از تاریخ شناسان و پژوهشگران اروپا در ساخت و گسترش فرهنگ ایران - ادبیات، هنرها، تاریخ باستان، معماری و مانند آنها - و شناساندن آنها به جهانیان، به مردم ایران خدمت کرده‌اند.

نوشتارنامه

۱. راه رستگاری، احمد کسروی، انتشارات مجید، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۲. در پیرامون اسلام، احمد کسروی، دفتر پرچم، جای چاپ؟ تاریخ چاپ؟
۳. ورجاوند بنیاد، احمد کسروی، انتشارات مهر، ناشر: جمفر مهرگانی، استکهلم، سوئد، ۱۳۷۷.
۴. در پیرامون ادبیات، احمد کسروی، کتاب فروشی ایران، بتزده، آمریکا، ۱۳۷۰.
۵. شیعیگری، احمد کسروی، انتشارات مهر، کولن، آلمان، ۱۹۹۶.
۶. صوفیگری، احمد کسروی، بنگاه مطبوعاتی گوتنبرگ، جای چاپ؟ ۱۳۳۹.
۷. بهائیکری، احمد کسروی، چاپ مرد امروز، تهران، ۱۳۳۵.
۸. در پیرامون خود، احمد کسروی، انتشارات فردوسی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۸.
۹. پنداره، احمد کسروی، انتشارات فردوسی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۸.



اندیشمندان و دینهای دروغین

یهودیت، مسیحیت، اسلام



مترجم و نویسنده: دکتر احمد ایرانی

لس آنجلس، کالیفرنیا

تابستان ۲۰۰۰

ارزش زن در دینهای «آسمانی»



مترجم و نویسنده: دکتر احمد ایرانی لس آنجلس - بهار ۱۹۹۸

سخنانی برای اندیشیدن

● آرمان سیاسی من دموکراسی است. هر کس به عنوان یک فرد باید محترم شناخته شود و از هیچ کس بت ساخته نشود.

انتین

سفره

● چه بسیارند آنان که خود نمی دانند که نادانند.

● آنان که اعلام جهاد با جنگ مقدس می کنند دشمنان اندیشمندان و تمدن اند.

دنیاال بوراستین

هگزس

● انتقاد از دین بنیاد همه انتقادهاست.

● در غرب، سنت خردگرایی بر این باور است که با سلاح بیان باید به نبرد پرداخت نه با شمشیر کشیده شده از نیام.

کارل پوپر

ابه اعلامری

● مردم دنیا دو دسته اند: عاقل بی دین و مؤمن بی عقل.

● آنگهی علمی با وجود خطا پذیر بودنش، از بزرگترین دستاوردهای خرد است.

کارل پوپر

مورس سویفت

● دین، دورانش به پایان رسیده است.

● زمانی که حق متفاوت بودن را از دست می دهیم برتری آزاد بودن را نیز از دست

چارلز هیوز

می دهیم.

● خرافات، جهان را به آتش می کشد، فلسفه زبانه ها را خاموش می کند.

● آرمان هایی که همواره برای من تابناک بوده اند و مرا از خوشی های زندگی سرشار

انتین

کرده اند نیکی، زیبایی و راستی بوده اند.

● هر اندازه که جهان هستی فهمیدنی تر جلوه می کند بیشتر بی هدف یا بی معنی به نظر

استیون واین برگ

می رسد.

● ناتوان از اندیشیدن به این هستم که موجودی جاودانی، در جهان هست که هستی او

استیفن اسپندر

به آغاز داشته و نه پایانی خواهد داشت.

● من با آمیزه ای از تحقیر و هراس بر فلسفه هگل می نگرم. گوشیده ام تا بی پایگی

کارل پوپر

فلسفه او را آشکار سازم.

کتابهایی برای مردم



مترجم و نویسنده: دکتر احمد ایرانی

کانون پخش:

کتاب فروشی شرکت کتاب

کتاب فروشی کیو مارکت

۲۰۰۰

۱. سخنانی برای اندیشیدن: شامل بیش از ۱۰۰۰ گفته کوتاه درباره آزادی، دموکراسی، دین، دیکتاتوری، تاریخ، نوپندگی و... ۹۶ صفحه، ۴ دلار.
۲. مبارزات دکتر مصدق: سرگذشت دکتر مصدق و شرح مبارزات او در مجلس شورای ملی، خدمات در دوران نخست وزیری، نظرها درباره حزب توده، دفاعیات در دادگاه، ۱۶۰ صفحه، ۴ دلار.
۳. درباره دین: دین چگونه پیدا شد؟ نظرهای علمی درباره دین، آیا دین آسمانی است؟ رابطه علم و دین چیست؟ دلیل مخالفت روحانیان با علم، جدایی حکومت و دین. ۱۶۴ صفحه، ۴ دلار.
۴. ارزش زن در دینهای «آسمانی»: دیدگاههای یهودیت، مسیحیت و اسلام درباره زن، دلایل خواری و زبونی زن در دینهای خاورمیانه ای با ساسی. ۳۶ صفحه، یک دلار.
۵. نبود دین با علم: نویسنده: برتراند راسل، تاریخچه برخوردی بین دانشمندان و روحانیان، پیروزیهای علم و شکست های دین، ۱۸۶ صفحه، ۶ دلار.
۶. پیام فلسفی خیام: نظر خیام درباره خداه وحی و قیامت چیست؟ خیام درباره جهان هستی و انسان چه نظرهایی دارد؟ ۴۲ صفحه، یک دلار.
۷. شی انسان مبارز: سرگذشت کوتاه و نظرهای سارتر، راسل، مارکس، ولتر، لنین و گاندی. ۱۸۳ صفحه، ۴ دلار.
۸. انقلاب مردم ایران: گزارشی مستند از دلایل انقلاب بهمن ۱۳۵۷، دلیل پیروزی انقلاب مردم ایران، پیچیدگی ناکام شدن خواستهای انقلابی مردم. ۹۵ صفحه، یک دلار.
۹. آشنایی با هفت کتاب: معرفی کتاب های: ترانه های خیام، دیوان فرنی یزدی، اسلام شناسی، بازشناسی قرآن، اندیشه های میرزا آلاخان کرمانی و... ۷۲ صفحه، یک دلار.
۱۰. فیلسوف کوبنده دین: زندگی نامه ولتر و شرح مبارزات او علیه دیکتاتوری، دین و مذهب. ۳۲ صفحه، یک دلار.
۱۱. فلسفه رهایی بخش: آشنایی با فلسفه اومایسم: فلسفه آزادی، دموکراسی، کوبنده خرافات دین و مذهب و هوادار جدایی حکومت و دین. ۳۶ صفحه، یک دلار.